

مرکز حقایق اسلامی

سلسله پژوهش های اعتقادی

۲۰

جانشین پیامبر کیست؟

پژوهشی پیرامون

جانشینی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از دیدگاه اسلام

آیت الله سید علی حسینی میلانی

جانشین پیامبر کیست؟

مشخصات کتاب

سرشناسه:حسینی میلانی، سیدعلی، 1326 -

عنوان و نام پدیدآور:جانشین پیامبر کیست؟: پژوهشی پیرامون جانشینی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از دیدگاه اسلام/ علی حسینی میلانی ؛ تدوین و ویرایش هییت تحریریه مرکز حقایق اسلامی.

مشخصات نشر:قم : مرکز حقایق اسلامی ، 1388.

مشخصات ظاهری:104ص.

فروست:سلسله پژوهش های اعتقادی؛ 20.

شابک:978-600-5348-26-2

وضعیت فهرست نویسی:فیپا

یادداشت:کتابنامه: ص. 95 - 104.

موضوع:علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- اثبات خلافت

موضوع:خلافت

موضوع:اسلام -- تاریخ -- از آغاز تا 41ق.

شناسه افزوده:مرکز الحقائق الاسلامیه

رده بندی کنگره:BP223/5/ح567ج2 1388

رده بندی دیویی:297/452

شماره کتابشناسی ملی:1854596

ص :1

اشاره

سرآغاز

آخرین و کامل ترین دین الهی با بعثت خاتم الانبیاء، حضرت محمّد مصطفی صلی اللّه علیه وآله به جهانیان عرضه شد و آئین و رسالت پیام رسانان الهی با نبوّت آن حضرت پایان پذیرفت.

دین اسلام در شهر مکّه شکوفا شد و پس از بیست و سه سال زحمات طاقت فرسای رسول خدا صلی اللّه علیه وآله و جمعی از یاران باوفایش، تمامی جزیره العرب را فرا گرفت.

ادامه این راه الهی در هجدهم ذی الحجّه، در غدیر خم و به صورت علنی، از جانب خدای منّان به نخستین رادمرد عالم اسلام پس از پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله یعنی امیر مؤمنان علی علیه السلام سپرده شد.

در این روز، با اعلان ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام ، نعمت الهی تمام و دین اسلام تکمیل و سپس به عنوان تنها دینِ مورد

ص:9

پسند حضرت حق اعلام گردید. این چنین شد که کفرورزان و مشرکان از نابودی دین اسلام مأیوس گشتند.

دیری نپایید که برخی اطرافیان پیامبر صلی اللّه علیه وآله ، - با توطئه هایی از پیش مهیّا شده - مسیر هدایت و راهبری را پس از رحلت پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله منحرف ساختند، دروازه مدینه علم را بستند و مسلمانان را در تحیّر و سردرگمی قرار دادند. آنان از همان آغازین روزهای حکومتشان، با منع کتابت احادیث نبوی، جعل احادیث، القای شبهات و تدلیس و تلبیس های شیطانی، حقایق اسلام را - که همچون آفتاب جهان تاب بود - پشت ابرهای سیاه شکّ و تردید قرار دادند.

بدیهی است که علی رغم همه توطئه ها، حقایق اسلام و سخنان دُرَرْبار پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله ، توسّط امیر مؤمنان علی علیه السلام ، اوصیای آن بزرگوار علیهم السلام و جمعی از اصحاب و یاران باوفا، در طول تاریخ جاری شده و در هر برهه ای از زمان، به نوعی جلوه نموده است. آنان با بیان حقایق، دودلی ها، شبهه ها و پندارهای واهی شیاطین و دشمنان اسلام را پاسخ داده و حقیقت را برای همگان آشکار ساخته اند.

در این راستا، نام سپیده باورانی همچون شیخ مفید، سیّد مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیر، علاّمه حلّی، قاضی نوراللّه، میر حامد حسین، سیّد شرف الدین، امینی و. . . همچون ستارگانی پرفروز می درخشد؛ چرا که اینان در مسیر دفاع از حقایق اسلامی و تبیین

ص:10

واقعیّات مکتب اهل بیت علیهم السلام ، با زبان و قلم، به بررسی و پاسخ گویی شبهات پرداخته اند. . . .

و در دوران ما، یکی از دانشمندان و اندیشمندانی که با قلمی شیوا و بیانی رَسا به تبیین حقایق تابناک دین مبین اسلام و دفاع عالمانه از حریم امامت و ولایت امیر مؤمنان علی علیه السلام پرداخته است، پژوهشگر والامقام حضرت آیت اللّه سیّد علی حسینی میلانی، می باشد.

مرکز حقایق اسلامی ، افتخار دارد که احیای آثار پُربار و گران سنگ آن محقّق نستوه را در دستور کار خود قرار داده و با تحقیق، ترجمه و نشر آثار معظّمٌ له، آن ها را در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و تشنگان حقایق اسلامی قرار دهد.

کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه یکی از آثار معظّمٌ له است که اینک "فارسی زبانان" را با حقایق اسلامی آشنا می سازد.

امید است که این تلاش مورد خشنودی و پسند بقیّه اللّه الأعظم، حضرت ولیّ عصر، امام زمان عجل اللّه تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

مرکز حقایق اسلامی

ص:11

بخش یکم: امامت و خلافت چیست

اشاره

الحمد للّه ربّ العالمین، والصّلاه والسّلام علی سیّدنا محمّد وآله الطیّبین الطّاهرین، ولعنه اللّه علی أعدائهم أجمعین من الأوّلین والآخرین.

پیش گفتار

مسأله امامت از مسائلی است که دیدگاه شیعه امامیه با اهل تسنّن متفاوت است.

شیعه معتقد است که منصب امامت همانند منصب نبوّت بوده و ادامه آن راه است و تعیین امام و جانشین برای پیامبر، مانند تعیین خود پیامبر، حقِّ خداوند متعال است و مردم در این امر خطیر حقّی ندارند.

اهل سنّت می گویند: تعیین امام با مردم است.

آنان شرایط و صفاتی را در امامِ منتخبِ مردم، معتبر می دانند. آن گاه بحث می شود که اگر چنین باشد، آیا خلفایی را که آنان بعد از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله انتخاب نموده اند، واجد آن شرایط و صفات

معتبر در امام بوده یا نه؟

بنابراین بحث در دو جهت خواهد بود و این بحث از نظر مبنای اعتقادی و مبانی مناظره صحیح، نتیجه خواهد داد؛ چرا که با اسقاط اصل مبنا یا اثبات واجد نبودن خلفای آنان، آن شرایط را که خودشان معتبر دانسته اند امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام ، بلامنازِع خواهد بود و راهی جز اعتقاد به امامت و خلافت بلافصل آن بزرگوار نخواهد ماند، زیرا که از سویی برای امامت آن حضرت دلایل نقلی و عقلی فراوان وجود دارد و از سوی دیگر برای امامت دیگران دلیلی وجود ندارد.

کتابی که فرا روی شماست به این مسأله مهم اعتقادی پرداخته و از ابهامات آن پرده برمی دارد و راه را برای جست و جوگر حقیقت، می گشاید.

سید علی حسینی میلانی

ص:16

لزوم خلیفه و جانشین پیامبر خدا

صلی اللّه علیه وآله

این موضوع را با این پرسش آغاز می کنیم که آیا بعد از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله لازم است جانشین و خلیفه ای برای آن بزرگوار باشد، یا لازم نیست؟

در پاسخ این پرسش می گوییم:

همه امّت اسلام بر وجوب و لزوم امامت بعد از پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله اتفاق نظر دارند. این مطلب از سخنان بسیاری از دانشمندان شیعه و سنّی ظاهر بوده؛ بلکه به آن تصریح کرده اند. برای مثال حافظ ابن حزم اندلسی در کتاب الفِصَل فی الأهواءِ والمِلَلِ والنِّحَل می نویسد:

اِتَّفَقَ جَمیعُ فِرَقِ اَهْلِ السُّنَّهِ وَجَمیعُ فِرَقِ الشّیعَهِ وَجَمیعُ الْمُرْجِئَهِ وَجَمیعُ الْخَوارِجِ عَلی وُجُوبِ الإِمامَهِ؛ (1)

همه فرقه های اهل سنّت، فرقه های شیعه، تمامی مرجئه و همه خوارج بر وجوب و لزوم امامت اتّفاق نظر دارند.

ص:19

1- 1) . الفصل فی الاهواء والملل والنحل: 4 / 72

بنابراین، اختلافی نیست که بعد از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله امامی باشد.

امامت چیست؟

همه اهل نظر از شیعه و سنّی، امامت را این گونه تعریف کرده اند:

اَلْإِمامَهُ هِیَ الرِّئاسَهُ الْعامَّهُ فی جَمیعِ اُمُورِ الدّینِ وَالدُّنْیا نِیابَهً عَنْ رَسُولِ اللّهِ صَلّی اللّه علیه وآله؛ (1)

امامت، ریاست عمومی است بر امّت در همه کارهای دنیا و دین به نیابت از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله.

علمای شیعه و اهل سنّت، امامت را چنین تعریف و بیان کرده اند. (2)بنابراین امام، نایب رسول خدا صلی اللّه علیه وآله و مورد اطاعت افراد امّت در همه موارد است.

بنابراین تعریفِ مورد قبول همه، اختلافی نیست که امام باید نایب رسول خدا (صلی اللّه علیه وآله) باشد و امامت، نیابت از پیامبر است تا

1- 1) . شرح المقاصد: 5 / 232. به رغم این که در منابع اهل سنّت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله به صورت ناقص (ابتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم

2- 2) . برای آگاهی بیشتر ر. ک: تجرید الاعتقاد و شروح آن، شرح المواقف، شرح المقاصد و دیگرمنابع کلامی

خلأ نبوّت پر گردد و امام، کار پیامبر را در میان افراد امّت انجام می دهد، با این تفاوت که او پیامبر نیست.

امامت و دیدگاه شیعه

با تعریفی که برای «امام» و «امامت» شده است، شیعه امامیّه به لوازم این تعریف پایبند بوده و آن ها را از معتقدات خود به شمار می آورد؛ ولی پیروان مکتب سقیفه و توجیه گران قضایای پس از رحلت پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله ، از پذیرش آن و التزام به لوازم تعریفی که خود به صحّت آن اعتراف دارند، سر باز زده اند.

شیعه می گوید: بنابر تعریفی که برای امامت شده است، آن چه برای پیامبر ثابت است ناگزیر باید برای امام نیز ثابت باشد، مگر منصب نبوّت؛ که در نتیجه، امام نیز همانند پیامبر هم دارای ولایت تکوینی و هم تشریعی خواهد بود.

امام ولایت تکوینی دارد به این معنا که به اذن و عطای خداوند متعال، در امور جاری در جهانِ هستی تصرّف می کند و این قدرت و حقّ را از طرف خداوند متعال دارد که در موجودات تصرّف نماید.

امام ولایت تشریعی دارد به این معنا که حقّ امر و نهی در همه امور دین و دنیا - به حسب تعریفی که برای امامت شده است - بر جمیع

افراد امّت برای او ثابت است و کسی نمی تواند از فرمان او سرپیچی نماید.

البتّه در میان علمای اهل سنّت، آنان که دارای مذاق و مشرب عرفان بوده و به تصوّف گرایش دارند، مقام ولایت تکوینی را برای ائمّه ما علیهم السلام قائل هستند؛ چراکه آنان این مقام را برای مطلق «اولیاء اللّه» ثابت می دانند و ائمّه ما را گرچه «امام» نمی دانند، ولی از اولیای بزرگ به شمار می آورند.

سوّمین مقامی که شیعه برای امامان علیهم السلام قائل است، مقام حکومت و فرمانروایی و اجرای احکام و قوانین الهی است. حکومت بُعدی از ابعاد امامت است، نه این که امامت و حکومت یک حقیقت باشند و مترادف دانستن این دو واژه، اشتباه محض است.

حکومت، شأنی از شؤون امامت است که گاهی در دست امام بوده و به دست او واقع گردیده، مانند حکومت امیر مؤمنان علی علیه السلام و حکومت امام حسن مجتبی علیه السلام و گاهی هم چنین نبوده، مانند حال بقیّه ائمّه علیهم السلام که در زندان های حکومت جابر و ظالم وقت بوده اند و یا تحت فشار آن ها بوده، و یا مثل زمان ما که امام علیه السلام در پسِ پرده غیبت است، که به حسب ظاهر امام علیه السلام بسط ید و نفوذ کلمه ندارد، ولی در عین حال امامتش محفوظ است.

امامت و اصول دین

پیش تر اشاره شد که شیعه با اهل سنّت در مسأله امامت اختلافاتی دارند، یکی از موارد اختلاف این است که آیا امامت، از اصول دین است یا فروع؟

بنا بر عقیده شیعه، امامت از اصول دین است. برای تثبیت این اعتقاد، چند دلیل می توان ارائه کرد که ساده ترین آن ها چنین است:

1. بدون تردید بحث از امامت، بحث از نیابت از نبوّت است و از تعریفی که برای امامت شده به وضوح و بدون هیچ ابهامی این معنا استفاده می شود؛ چرا که در تعریف آمده: «امامت، نیابت و خلافت از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله است» که مفاد این عبارت همان است که بیان شد.

پس بحث از امامت، بحث از شؤون نبوّت است، نظیر بحث از عصمت و هر بحثی که از شؤون نبوّت و اعتقاد به آن واجب باشد، از اصول دین خواهد بود.

2. دلیل دیگر بر این که امامت اصلی از اصول دین است، حدیث معروفی است که از پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله نقل شده است. پیامبر خدا صلی اللّه علیه وآله فرمود:

مَنْ ماتَ وَلَمْ یَعْرِفْ اِمامَ زمانِهِ ماتَ میتَةً جاهِلِیَّةً؛ (1)

هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد، به مرگ جاهلیّت از دنیا رفته است.

دانشمندان شیعه و اهل سنّت این حدیث را در کتاب های خود از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله نقل کرده اند.

روشن است که منظور از مرگ جاهلیّت، مرگ کفر و نفاق است و چیزی که جهل به آن، فرجام کار انسان را به کفر و نفاق می انجامد، باید با اصل دین ارتباط داشته باشد، وگرنه جهل به مسائل فروع هیچ گاه انسان را به این سرحدّ نمی رساند.

البتّه در بین دانشمندان صاحب نظر اهل سنّت، کسانی هستند که به آن ها نسبت داده شده که امامت را از اصول دین می دانند. برای نمونه قاضی ناصرالدّین بیضاوی از بزرگان و مشاهیر اهل سنّت در تفسیر و کلام، امامت را از اصول دین می داند.

ولی اکثر قریب به اتّفاق اهل سنّت، در برابر شیعه، قائلند که امامت از فروع دین است. هر چند بعضی به طور قطع به این مسأله

1- 1) . این حدیث با این متن در شرح المقاصد، و شرح العقائد النّسفیّه آمده است. امّا به متون دیگر در بسیاری از کتاب های کهن تفسیری، کلامی، حدیثی روایت شده است. ر. ک: الإمامه فی أهم الکتب الکلامیه: 154

تصریح نمی کنند، بلکه می گویند: فروع بودن امامت انسب است، ولی در عین حال به این که امامت از اصول دین باشد نیز تصریح نمی کنند.

در هر صورت، چه امامت اصلی از اصول دین باشد؛ آن سان که شیعه معتقد است، یا از فروع دین باشد؛ آن سان که اهل سنّت می گویند، باید بحث کرد که امام چه کسی است تا او را بشناسیم و از او پیروی کنیم، بر اوامر و نواهی او گردن نهیم و بر گفتار و کردار او ترتیب اثر بدهیم؛ چون او را نایب و خلیفه پیامبر می دانیم.

پاسخ از یک شبهه

گفتنی است که گاهی شنیده می شود که برخی می گویند: بحث از امامت، بحث تاریخی صرف است و اکنون امّت اسلامی با این مباحث کاری ندارند، آنان را امور مهمّی است که باید بدان ها بپردازند و اوقات گران بهای عمر را در آن ها صرف کنند.

این چه کلام بی اساسی است؟ ! سخنی است از راهزنان افکار، ساده لوحان و بی خبران از مبانی دین. چگونه می شود که از طرفی اعتقاد به امام را واجب و اطاعت و سرسپردگی نسبت به او را در خُرد و کلان از امور، بر همه افراد امّت لازم می دانید و سرپیچی از فرمان های او را کفر یا فسق به شمار می آورید و پیروی از او را موجب وصول انسان به سرّ خلقت و هدف آفرینش قلمداد می کنید و از طرف دیگر بحث در

پیرامون آن را در شمار مباحث تاریخی صرف به شمار آورده و بحثی بی ثمر می دانید؟ !

عزیزترین امور نزد انسان، عقیده اوست، بحث از امام و امامت آثار عملی فراوانی دارد، انسان می خواهد او را بشناسد؛ چرا که جهل به او اصل ایمانش را زیر سؤال می برد. می خواهد او را بشناسد تا او را دوست داشته باشد؛ چرا که در روایتی امام باقر علیه السلام فرمود:

هَلِ الدّینُ اِلَّا الْحُبُّ وَالْبُغْضُ؛ (1)

آیا دین جز دوست داشتن و دشمنی ورزیدن است؟

انسان می خواهد امام را بشناسد تا در مقام عمل، از او تبعیّت کند؛ زیرا انسان است و مکلّف و مانند بهائم یله و رها نیست و چون امامت، نیابت از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله است، پس امام است که می تواند برای انسان در مقام انجام وظایف فردی و اجتماعی و انجام وظایف بندگی نسبت به خدای متعال، تعیین تکلیف نماید.

از این رو انسان باید امام را بشناسد و از حقّانیّت مدّعی این مقام تحقیق کند تا از او پیروی نماید و در مقام بندگی، باری که بر دوش دارد به سرمنزل مقصود برساند.

1- 1) . مستدرک الوسائل: 12 / 227

حال می توان قائل شد که بحث در پیرامون چنین موضوع مهمّی یک بحث تاریخی صرف و فاقد ارزش است؟

آری، بی خبران از هدف غایی خلقت و عوامل تأمین کننده وصول به آن هدف، جا دارد این بحث را فاقد ارزش و یا غیر ضروری قلمداد نمایند؛ ولی نزد فراگیرندگان ارشادهای قرآنی و رهنمودهای رسول خدا صلی اللّه علیه وآله درباره طریق وصول به هدف آفرینش، از بحث امامت و شئون و مقامات امام ارزشمندتر یافت نمی شود.

وحدت در سایه امامت

شاید گفته شود که بحث در پیرامون امامت به وحدت مسلمانان ضرر می رساند، از این رو باید این مباحث ترک شود.

ما در این باره به تفصیل در مباحث گوناگون خود سخن گفته ایم، خلاصه پاسخ از این دیدگاه چنین است:

بحث از امامت نه تنها به وحدت مسلمانان و اتّحاد کلمه آن ها مضر نخواهد بود؛ بلکه به برهان عقلی و نقلی، بهترین، بلکه تنها راه تحقّق این آرمانِ گران قیمت و پرارزش، روشن ساختن موضعِ امامت و منصب منیعِ خلافت و نیابت از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله است. (1)

1- 1) . برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ک: نگاهی به حدیث ثقلین: ص 50، از همین نگارنده

سخن در این است که منظور از وحدت چیست؟ و راه تحقّق آن کدام است؟

برخی از معاصرین برای تحقّق وحدت این گونه پیشنهاد می کنند که شیعه و اهل سنّت باید تمام کتاب های تفسیری، حدیثی و فقهی خود را با توافق یک دیگر از نو بنویسند؛ چون تنها علّت اختلافات، راهیابی اباطیل، اساطیر و اکاذیب در کتاب های شیعه و اهل سنّت است و با شناسایی امور خلافِ واقع و جدا کردن حقایق از اکاذیب، چهره واقعی دین، نمایان شده و مورد اتّفاق همگان قرار خواهد گرفت؛ زیرا کسی با حقّ، نزاع واختلاف ندارد، در نتیجه تمام اختلافات از بین خواهد رفت.

در پاسخ ابتدایی به این پیشنهاد این پرسش ها مطرح می شوند:

1. کسانی که باید کتاب های شیعه و اهل سنّت را بررسی کنند چه افرادی و از چه گروهی باشند؟

2. معیار و ملاک برای شناخت حقّ، از باطل و راست، از دروغ چیست؟

3. آیا اهل سنّت حاضرند از کتاب هایی را که از آغاز تا فرجام صحیح می دانند و با آن ها معامله وحی منزل می کنند (مانند صحاح ششگانه یا دست کم دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم) و تمام مبانی و عقایدشان را بر پایه مندرجات آن ها بناگذاری کرده اند، دست بردارند

و آن ها را بازنویسی کنند؟

برخی دیگر پیشنهاد می کنند که باید مشترکات دو فرقه اخذ گردد.

در پاسخ این پیشنهاد می گوییم: مشترکات کدامند؟

آیا توحید و عقیده به یگانگی باری تعالی است؟

در همین مقام، نخستین نزاع بر سر صفات باری تعالی است، آیا خداوند متعال جسم است؟

اهل سنّت مقامی را برای ابوبکر قائلند که برای احدی قائل نیستند، می گویند: خداوند متعال برای او به خصوص تجلّی خواهد کرد و او خدا را آن چنان که هست، خواهد دید. (1)البتّه خودشان در سند این حدیث خدشه می کنند، ولی باید دانست که جاعلان این گونه اباطیل چه کسانی هستند؟ ملاک و معیار شناخت این افراد چیست؟

از مشترکات، همین مسأله امامت است. پس دست کم بایستی اهل سنّت قائل شوند که بحث از امامت و تحقیق از امام واقعی که نایب رسول خدا صلی اللّه علیه وآله است، بحث از یکی از مشترکات بوده و از اسباب تقریب بین مذاهب است. پس چرا آن را از اسباب تفرقه به حساب می آورند؟

آری، عدّه ای بحث از امامت را بحثی غیر ضروری می دانند و با

1- 1) . الدر النضید: 97

این وجود ما را به تقریب بین مذاهب فرا می خوانند و این درست در زمانی است که گروهی از آنان هنوز شیعیان را مسلمان نمی دانند (! !)

آری، آنان فرقه های مجسّمه، مرجئه و خوارج را مسلمان می دانند، ولی نسبت به ما، نه این که در اسلام ما شکّ داشته باشند، بلکه ما را مسلمان نمی دانند.

شاهد این که در این اخیر در عربستان سعودی کتابی به نام مسأله التّقریب بین أهل السّنّه والشّیعه نوشته شده، که به مؤلّف کتاب به جهت تألیف این کتاب، مدرک تحصیلی اعطاء شده است (! !)

نگارنده این کتاب پس از ورود به مباحث و ذکر مطالبی، چنین می نویسد:

راهی برای تقریب بین ما (یعنی اهل سنّت) و بین شیعه نیست، مگر این که شیعیان مسلمان شوند (! !) و تا اینان مسلمان نشوند تقریب معنا ندارد (! !)

ولی ما در حقّ آنان چنین نمی گوییم؛ بلکه می گوییم: بیایید به کتاب خدا و سنّت قطعی رسول خدا صلی اللّه علیه وآله که خود معترف به آن هستید، عمل کنید! ما در بحث از سند و دلالت «حدیث ثقلین» به تفصیل در این باره سخن گفته ایم. (1)

1- 1) . ر. ک نگاهی به حدیث ثقلین: 31 - 53

بخش دوم: جانشین پیامبر خدا کیست

علی یا ابوبکر؟

اهل سنّت در کتاب های کلامی خود طرف نزاع را سه نفر می دانند و عبّاس عموی پیامبر را نیز اضافه می کنند؛ ولی می گویند: چون عبّاس به نفع علی علیه السلام کنار رفته است، ناگزیر نزاع به دو نفر منحصر می شود.

به نظر می رسد قضیّه امامت عبّاس، در زمان عبّاسیان مطرح شده است و در صدر اسلام سابقه نداشت و دلیلی در دست نیست که عبّاس، ادّعای امامت و خلافت بعد از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله کرده باشد؛ بلکه عباس در قضایای سقیفه، طرفدار امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده و با آن حضرت بیعت نموده و تا آخرین لحظه هم شنیده نشده که در مقابل آن حضرت ادّعای خلافت و امامت کرده باشد. پس این که طرف نزاع سه نفر بوده اند، قولی است باطل و بر خلاف اتفاق مسلمانان.

دیدگاه دیگر

برخی بر این عقیده اند که اصلاً بین علیّ بن ابی طالب علیهما السلام و ابوبکر ابن ابی قحافه نزاعی وجود نداشته است. آنان برای اثبات این دیدگاه 6 مطلب را دستاویز خود قرار داده اند:

1. امیر مؤمنان علی علیه السلام به ترتیب با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند، پس نزاعی با آنان نداشتند.

2. حضرت علی علیه السلام همواره در نماز خلفا حاضر می شدند و آنان را قبول داشتند.

3. بین حضرت علی علیه السلام و خاندانش و بین خلفای سه گانه پیوند نسبی بوده است.

به عبارت دیگر، آنان به یک دیگر دختر داده و دختر گرفته اند و این ایجاد نسبت و دامادی، با نزاع و مخالفت و دشمنی نمی سازد؛ زیرا طبیعی است که اگر انسان به کسی دختر دهد و آن دختر بیمار شود، ناگزیر برای عیادت از او به منزل داماد خواهد رفت. پس رفت و آمد و نشست و برخاست وجود دارد و این امور با اختلاف و نزاع جمع نمی شود.

4. امیر مؤمنان علی علیه السلام فرزندانی به نام ابوبکر، عمر و عثمان داشتند و در صورتی که آن حضرت با خلفا منازعه داشته باشند چگونه

این نام ها را برای فرزندانشان اختیار فرموده اند؟

گفتنی است که روی موارد سوّم و چهارم بیش از دیگر موارد تأکید شده است.

5. احادیثی در مدح شیخین از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده است.

در مواردی به آن حضرت نسبت می دهند که فرمودند:

اگر مردی را نزد من بیاورند که مرا بر ابوبکر و عمر برتری دهد بر او، تازیانه می زنم و حدّ شخصی را که بر دیگران افترا می زند بر او جاری می کنم.

6. حضرت علی علیه السلام برای حفظ وحدت بین جامعه مسلمانان از حقّ خود چشم پوشی کردند.

پاسخ از این دیدگاه

اینک این موارد ششگانه را بررسی می نماییم. درباره بیعت امیر مؤمنان علی علیه السلام سؤالات زیر مطرح می شود:

1. بیعت چیست؟

2. آیا بیعتی بین امیر مؤمنان علی و خلفا واقع شده است؟

3. اگر بین امیر مؤمنان علی و خلفا بیعتی واقع شده، وقوع آن

چگونه بوده است؟

4. اگر بین امیر مؤمنان علی و خلفا بیعتی واقع شده، در چه زمانی بوده است؟

5. آیا اساساً امامت از طریق بیعت قابل اثبات است یا نه؟

ما برای اثبات خلافت و امامت امیر مؤمنان علی علیه السلام به ادلّه سه گانه قرآن کریم، سنّت قطعی رسول خدا صلی اللّه علیه وآله و عقل تمسّک می کنیم و منظور ما از دلیل عقلی، قاعده قبح تقدّم مفضول بر فاضل است و این قاعده را حتّی ابن تیمیّه نیز قبول دارد.

اما اهل سنّت، پس از اقرار به عدم وجود نصّ بر امامت ابوبکر و تنزّل از ادّعای افضلیت او، راهی جز اجماع صحابه و بیعت آنان با وی ندارند.

بیعت چیست؟

بیعت، قراردادی است اجتماعی؛ به این معنا که عدّه ای با فردی قراری منعقد می نمایند که شخصی که با او بیعت شده تعهّد می کند که - برای مثال - از کشور بیعت کنندگان حفاظت نماید، امور مورد احتیاج آنان را تأمین کند، خدمات فرهنگی و بهداشتی و. . . در حقّ آنان انجام دهد. بیعت کنندگان نیز متعهّد می شوند که از او اطاعت کنند و در مواردی اگر به کمک مالی و یا جانی نیاز داشت (البتّه بر طبق ضوابطی)

ص:36

با او مساعدت و همکاری نمایند. بعد از اظهار تعهّد از طرفین، «بیعت» که همین قرارداد اجتماعی است، محقَّق می شود. (1)

بیعت شرعی

آن گاه که بیعت منعقد شد این پرسش مطرح است که چه دلیلی وجود دارد که طرفینِ قرارداد به تعهّدشان وفا نمایند؟

به عبارت روشن تر، بعد از انعقاد چنین قراردادی، وجوب و لزوم اطاعت بیعت کنندگان نسبت به شخصی که با او بیعت کرده اند از کجا ثابت می شود؟ و به چه دلیلی شخصی که با او بیعت شده حقِّ حاکمیّت و فرمان بری پیدا می کند؟

پاسخ این پرسش را با آیه کریمه ای توضیح می دهیم. قرآن کریم می فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ؛ (2)ای کسانی که ایمان آورده اید! به عقدهایتان وفا کنید.

خلاصه استدلال به این آیه مبارکه برای مشروعیّت بیعت چنین است: وقتی دو نفر با هم معاهده کردند (چون عهد و معاهده نیز در

1- 1) . ر. ک: النهایه فی غریب الحدیث: 1 / 174، مقدّمه ابن خلدون: 1 / 209

2- 2) . سوره مائده: 5 / 1

واقع نوعی قرارداد و پیمان است، علاوه این که در روایاتی، عقد به عهد که همان پیمان مؤکّد است، تفسیر شده است) بایستی بر طبق معاهده وفا کنند.

آیا امامت و خلافت با بیعت محقَّق می شود؟

مشروعیّت بیعت با استناد به آیه کریمه نسبت به قراردادهای اجتماعی بین مردم و شخصی که با او بیعت شده است، اثبات شد، اکنون با این دو پرسش مشروعیت آن را توضیح می دهیم.

آیا نتیجه این مشروعیّت، اولی به تصرّف بودن شخصِ بیعت شده نسبت به بیعت کنندگان را نیز مفید خواهد بود؟

از طرفی، در فرضی که خود حاکم و شخص بیعت شده با قانون ها و قراردادهای مقرّر بین طرفین مخالفت کند باز هم وفا به این پیمان برای بیعت کنندگان واجب خواهد بود؟

طبیعی است که در اثر ظهور انحراف و تخلّف، وجوب اطاعت از بین می رود و این جاست که لزوم معصوم بودن شخصِ بیعت شده مطرح می شود و با لزومِ عصمت، تلاش هایی که برای تحقّق بیعت انجام یافته، اثباتِ امامت خلفا نقش بر آب می شود.

گفتنی است که تمام این بحث ها به عنوان مماشات و بر فرض تسلیم است، وگرنه وقتی ثابت شود که حقّ تعیین خلیفه و جانشین

پیامبر، منحصراً به خداوند متعال مربوط است و بندگان را در این زمینه هیچ گونه نقشی نیست، اساس این مباحث درهم می ریزد.

از قضایای جالب توجّه درباره اثبات اعتقاد شیعه مبنی بر عدم جواز دخالت بندگان نسبت به امام و جانشین پیامبر صلی اللّه علیه وآله قضیّه ای است که ابن هشام و حلبی در کتاب های سیره خودشان آورده اند، این قضیه در دیگر کتاب های سیره نیز آمده است.

رسول خدا صلی اللّه علیه وآله در آغاز رسالت خویش به سراغ قبیله ای از قبایل عرب برای دعوت به اسلام تشریف بردند. بعد از مذاکره با بزرگان قبیله، آنان چنین اظهار کردند: آیا اگر ما دعوت شما را بپذیریم و از شما حمایت کنیم و با دشمنانتان بجنگیم، مقام ریاست و خلافت و سرپرستی امّت را بعد از خود به ما واگذار می کنید؟

در شرایطی که گرویدن حتّی یک نفر به جماعت مسلمانان به نفع اسلام بود، آن حضرت هیچ گونه وعده ای به آن ها ندادند، بلکه با صراحت تمام اعلام فرمودند:

الأمر إلى اللّه یضعه حیث یشاء؛ (1)

این امر به دست خداست، او به هر که بخواهد واگذار می کند.

1- 1) . البدایه والنهایه: 3 / 171، الاصابه: 1 / 52، تاریخ الاسلام: 1 / 286

بیعت با ابوبکر چگونه محقّق شد؟

بنابر تصریح منابع تاریخی، نخستین کسی که با ابوبکر بیعت کرد، عمر بن خطّاب بود. بعد از او یک یا دو نفر از مهاجرین فقط (! !) و پس از آن، اندکی از انصار که اوّلین آن ها بشیر بن سعد بود، بیعت کردند، ولی بسیاری از انصار و دیگر مهاجرین و به خصوص تمام بنی هاشم و بزرگان صحابه رسول خدا صلی اللّه علیه وآله هیچ یک در سقیفه حاضر نبودند و با او بیعت نکردند.

آن چه گذشت بحث به اصطلاح «کبروی» بود، اکنون بحث را در «صغری» پیاده می کنیم.

در بحث از حقیقت بیعت عنوان شد که بیعت، یک قرارداد اجتماعی است، به راستی اجتماعی که در اثر بیعت آنان، امامت ابوبکر تحقّق پیدا کرد کدام است؟

آن چه از ادلّه مسلّم و تاریخی قطعی برمی آید، بیعت کنندگان با ابوبکر در سقیفه بنی ساعده چهار نفر بوده اند:

1. عمر بن خطّاب،

2. سالم مولای ابی حذیفه،

3. ابو عبیده جرّاح،

4. پیرمردی به سیمای اهل نجد. (1)آیا با بیعت این افراد معدود (که در واقع، افرادی هم نبوده اند، بلکه دو فرد بوده اند) معقول است که وجوب اطاعت ابوبکر بر تمام امّت اسلامی در شرق و غرب عالم ثابت شود؟

آیا حضرت علی با ابوبکر بیعت کرد؟

همان گونه که اشاره شد، برخی می گویند: امیر مؤمنان علی علیه السلام با ابوبکر بیعت کرد. ما این ادعا را از چهار محور پاسخ می دهیم:

نخست آن که این ادّعا باید نقد و بررسی شود.

دوم آن که بیان شد که بیعت، یک نوع قرارداد و به اصطلاح یک امر انشایی است و حقیقت انشا - بنا بر مسلک تحقیق و آن چه که نظر بزرگان، بدان منتهی می شود - عبارت از اعتبار و ابراز است. اگر بپذیریم امیر مؤمنان علی علیه السلام دست در دست ابوبکر ابن ابی قحافه گذاشته باشند، ولی از کجا معلوم که با این دست در دست گذاشتن، خلافت و لزوم اطاعت او را هم اعتبار کرده باشند؟

اگر کسی بگوید: ظاهر حال هر بیعت کننده ای این است که با این کار، اعتباری را که روح بیعت به وجود آن است، اظهار و ابراز می کند؛

1- 1) . ر. ک: تاریخ طبری: 3 / 206 - 201، البدایه والنّهایه: 6 / 225، الکامل فی التاریخ: 2 / 223

می گوییم: آری، ظاهر حال همین گونه است و در جای خود ثابت شده که چنین ظواهری حجّت هستند، ولی همه این ها در صورتی است که آن ظاهر به معارضی اقوی مبتلا نباشد، در صورتی که در مورد ما خطبه شقشقیّه و نظیر آن از امیر مؤمنان علی علیه السلام صادر شده است که حضرت در آن چنین تصریح فرمودند:

واللّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا ابْنُ أبی قُحَافَهِ؛ (1)

به خدا سوگند! ابوبکر بن ابی قحافه منصب خلافت و جانشینی را به خود بست و حال آن که حقّ او نبود.

سوم آن که اگر بیعتی بین حضرت علی علیه السلام و ابوبکر واقع شده، بنابر نقل مورّخان در شرایطی بوده که هرگز نمی توان به آن حضرت نسبت رضایت به خلافت ابی بکر را داد، برای آگاهی بیشتر در این زمینه کافی است به کتاب الامامه والسیاسه تألیف ابن قتیبه دینوری رجوع شود تا چگونگی قضیّه تا حدودی روشن گردد.

برخی از اهل سنّت برای فرار از پذیرش این واقعیّت چاره ای ندیدند جز این که انتساب این کتاب را به ابن قتیبه منکر شوند؛ و این راه نیز دردی را دوا نمی کند؛ زیرا به یقین این کتاب از مؤلفات ابن قتیبه

1- 1) . نهج البلاغه: 48، خطبه سوّم (شقشقیّه)

است، بزرگان اهل سنّت در قرون گذشته، مطالبی را از آن نقل کرده و به صراحت به ابن قتیبه نسبت داده اند. (1)چهارم آن که اگر بیعتی بین حضرت علی علیه السلام و ابوبکر واقع شده، بنابر نقل صحیح بخاری بعد از شهادت حضرت صدّیقه طاهره فاطمه زهرا علیها السلام بوده است.

از طرفی بنا به نقل اهل سنّت شهادت حضرت زهرا علیها السلام شش ماه بعد از رحلت رسول خدا صلی اللّه علیه وآله بوده است، آن سان که در صحیح بخاری آمده است. بنابراین، چرا حضرت علی علیه السلام در این مدت طولانی بیعت نکرده است؟

چرا حضرت زهرا علیها السلام را به بیعت وادار نکرده اند؟

با وجود چنین دلایلی اگر در ظاهر حضرت علی علیه السلام با او بیعت کرد، کجا ظهوری برای آن بیعت منعقد می شود که نشان گر امضای خلافت ابوبکر باشد و اطاعت او را بر امّت لازم بداند؟

البتّه تمام این موارد بر فرضی است که امر خلافت و امامت با بیعت قابل اثبات باشد که بطلان این مطلب پیش تر بیان گردید.

1- 1) . برای نمونه رجوع شود به کتاب العقد الثمین فی تاریخ البلد الامین: 6 / 72

برخی از اهل سنّت ادّعا کرده اند که امیر مؤمنان علی علیه السلام در نماز خلفا شرکت می کرد. می توان گفت که این ادّعا از مصادیق بارز «رُبَّ مَشْهُورٍ لا أَصْلَ لَهُ» است که چه بسیار مطالب و قضایای مشهوری که اصل و ریشه درستی ندارند.

البته به رغم این که حتّی برخی از بزرگان، این قضیّه را به عنوان امر مسلّمی اتّخاذ کرده اند، ولی ما تا کنون مدرک معتبر و قابل اعتنایی برای تثبیت این مطلب نیافته ایم؛ چرا که سند معتبر و غیر قابل مناقشه ای در دست نیست که آن حضرت همواره به نماز خلفا حاضر می شده اند؟

آن چه در این باره موجود است مطلبی است که ابو سعد سمعانی در کتاب انساب الأشراف آورده است که در واقع می توان آن را از معجزات امیر مؤمنان علی علیه السلام در ارتباط با رسوا کردن مخالفان به شمار آورد، در این قضیّه نقشه قتل آن حضرت را پی ریزی کرده بودند. ما این جریان را در بحث های خود نقل کرده ایم. (1)شاید این واقعه حاکی از آن باشد که هنوز امیرالمؤمنین علیه السلام با

1- 1) . أنساب الأشراف: 3 / 95. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ر. ک: نگاهی به حدیث ولایت: 50 - 53 از همین نگارنده

ابوبکر بیعت نکرده بودند و یا عدم رضایتشان بر همگان معلوم بوده، وگرنه وجهی برای این نبود که به قتل آن حضرت تصمیم بگیرند.

آیا بین امیر مؤمنان علی و خلفا پیوند سببی بود؟

بنابر تحقیق مسلّم و غیر قابل انکار انتسابات و پیوندهایی که بین بنی هاشم و امویان رخ داده «یکطرفی» بوده است، به این معنا که عمدتاً امویان و دیگر مخالفان بوده اند که با بنی هاشم پیوند بسته و از بنی هاشم دختر گرفته اند، ولی در بنی هاشم، کسی نیست که از مخالفان دختری گرفته باشد. دست کم آن چه مسلّم و قطعی است این که مادر هیچ یک از ائمّه اطهار علیهم السلام از امویان نمی باشد.

در این زمینه دو مورد قابل بحث و تحقیق است:

1. دامادی امام محمد باقر علیه السلام با قاسم بن محمّد بن ابی بکر.

قاسم از فقهای مدینه و شخصی موجَّه و وزین بوده است که حضرت امام باقر علیه السلام ، امّ فروه دختر او را به همسری گرفتند. این مخدّره، مادر امام صادق علیه السلام است.

2. ازدواج امّ کلثوم دختر حضرت علی علیه السلام با عمر بن خطّاب.

اهل سنّت می گویند: وقتی شما در خطاب به امامان خود می گویید:

اَشْهَدُ أنَّکَ کُنْتَ نُوراً فی الأصْلابِ الشّامِخَهِ والأَرْحَامِ المُطَهَّرَهِ؛

گواهی می دهم که شما به صورت نوری در پشت مردانی عالی درجه و رحم های پاک و دور از پلیدی بوده اید؛

پس ابوبکر که پدر بزرگ مادرِ امام صادق علیه السلام است از «اصلاب شامخه» می باشد و باید به ایمان و پاکی او قائل بشوید.

در پاسخ این استدلال چنین می گوییم:

هر دو مقدّمه این استدلال صحیح و بدون تردید مورد تصدیق شیعه است، به این معنا که تردیدی نیست که امّ فروه دختر قاسم، همسر امام محمّد باقر و مادر ششمین امام شیعیان جعفر بن محمّد الصّادق علیهما السلام است و قاسم نواده ابوبکر می باشد.

از طرف دیگر نیز شکّی نیست که مضمون عبارت یاد شده که از فرازهای زیارت وارث است از اعتقادات شیعیان به شمار می رود؛ ولی نتیجه ای که از این دو مقدّمه گرفته شده، از مواردی است که مادرِ جوان مرده بدان می خندد؛ زیرا که

اوّلاً بر آشنای با استعمالات عرب پنهان نیست که منظور از واژه «اَصْلاب» در زیارت شریفه، اجداد پدری هستند (1) و اجداد پدری

1- 1) . لسان العرب: 1 / 527 - 526

امامان شیعه علیهم السلام ، تا حضرت آدم ابوالبشر معلوم بوده و روشن است که هیچ ارتباطی با «ابوبکر» ندارند.

ثانیاً منظور از واژه «ارحام» بانوانی هستند که نور امام علیه السلام از پشتِ پدر به رحم آن بانو منتقل شده است، که در نتیجه در خود امامان شیعه، همسر هر امامی که مادرِ امام بعدی به شمار می رفته بدون شکّ، طاهره و مطهّره بوده و این معیار در جانب مادران ائمّه علیهم السلام تا حضرت حوّاء همین گونه است.

برای مثال «سَلمی» همسر حضرت هاشم علیه السلام بانویی طاهره و مطهّره بوده است، که این بانو، مادر حضرت عبدالمطّلب به شمار می رود.

هم چنین همسر حضرت عبدالمطّلب علیه السلام که مادر حضرت ابوطالب علیه السلام است نیز بانویی پاکدامن، طاهره و مطهّره بوده است.

با عنایت به آن چه بیان شد به طور کامل روشن گشت که «ابوبکر ابن ابی قحافه» نه در شمار «اصلاب» قرار می گیرد و نه در عداد «ارحام» و اساساً، این دو کلمه، هیچ گونه ارتباطی با ابوبکر ندارند، تا این که شیعه، ملزَم به تکریم جناب ایشان (! !) باشد.

ص:47

چگونگی ازدواج امّ کلثوم با عمر

مورد دوم ازدواج امّ کلثوم علیها السلام دختر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با عمر بن خطّاب بود که می خواهند بدین وسیله فضیلتی را برای عمر اثبات و آن چه را که بعد از رحلت رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله بوده، انکار کنند. این مورد نیز به بررسی و نقد نیاز دارد.

این قضیّه از دو جهت باید به دقّت بررسی شود:

1. از جهت روایات شیعه.

2. از جهت روایات مخالفان.

از نظر روایات معتبر شیعه، جریان چنین است:

عمر بن خطّاب از امیر مؤمنان علی علیه السلام ، دختر کوچکترشان حضرت امّ کلثوم را خواستگاری نمود، حضرت علی علیه السلام از این که دخترشان کم سنّ و سال است و آمادگی برای ازدواج ندارد به او پاسخ ردّ دادند.

پس از زمانی عمر، عبّاس عموی رسول خدا صلی اللّه علیه وآله را ملاقات نمود و از او پرسید: آیا عیب و عاری در من سراغ داری؟ ! !

عبّاس گفت: مگر چه اتّفاقی افتاده؟ منظورت از این سؤال چیست؟

عمر گفت: از فرزند برادرت - یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام - دخترش را خواستگاری نمودم، ولی به من جواب ردّ داد.

ص:48

آن گاه عمر، عبّاس (بلکه امیرالمؤمنین علیه السلام و بنی هاشم) را تهدید کرد و افزود: به خدا سوگند! چاه زمزم را پر می کنم، آثار جلالت و عظمت بنی هاشم را (در مکّه و مدینه) از بین می برم و دو نفر شاهد علیه علی بر دزدی او اقامه می نمایم و حدّ سارق بر او جاری می کنم.

عبّاس نزد امیر مؤمنان علی علیه السلام آمد و آن چه بین او و عمر گذشته بود به عرض آن حضرت رساند و از آن بزرگوار خواست که تصمیم گیری درباره این ازدواج را به او واگذار نماید.

امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز به تقاضای عمویشان به این خواستگاری پاسخ مثبت دادند. آن گاه عبّاس، امّ کلثوم را به عقد عمر درآورد.

پس از آن که عمر کشته شد، امیرالمؤمنین علیه السلام آن مخدّره را به خانه خودشان انتقال دادند.

و آن گاه که از امام صادق علیه السلام درباره این ازدواج سؤال شد.

حضرت فرمودند:

إنّ ذلک فرج غصباه؛ (1)

این ناموسی است که از ما غصب شده است.

1- 1) . ر. ک: فروع کافی: 5 / 346 و 6 / 115

گفتنی است که عدّه ای از قدمای بزرگ شیعه مانند شیخ مفید رحمه اللّه و سیّد مرتضی رحمه اللّه اصل واقعه تزویج و حتّی مجرّد اجرای عقد را نفی کرده اند و عدّه بسیاری از بزرگان شیعه با ادلّه عقلی و نقلی اصل ازدواج را تکذیب نموده اند.

از روایات شیعه - که از نظر سند قابل مناقشه نیستند - چیزی بیش از این که بیان گردید، برنمی آید و چنین ازدواجی اگر واقع شده باشد بر چیزی که مطلوب آن هاست، دلالت ندارد.

بررسی دیدگاه اهل سنّت

پیش از آن که روایات مخالفان را بررسی نماییم تذکّر این نکته ضروری است که قضیّه تزویج امّ کلثوم آن چنان که ادّعا می شود و با آب و تاب نقل می کنند در صحیح بخاری ، صحیح مسلم و دیگر صحاح ششگانه نیامده است، هم چنین در اکثر قریب به اتّفاق مسانید و معاجم مشهور و معتبر عامّه، اثری از کیفیّت این واقعه یافت نمی شود.

این موضوع جدّاً جای دقّت و توجّه است که واقعه ای که این گونه برای اهل سنّت مؤثّر است، چگونه از روایت تفصیل آن غفلت کرده اند و اساساً آیا غفلت یا تغافل در نقل چنین امری با این همه اهمیّت، جا دارد؟

نه؛ بلکه معلوم می شود که اصل واقعه پایه و اساسی ندارد، وگرنه

به این آسانی از آن نمی گذرند، گرچه در نظر ما شیعیان، اثبات امر امامت و خلافت با آن رفعت و جلالتی که دارد، با چنین اموری حتّی اگر وقوعش مسلّم باشد (تا چه رسد به این که اصل وقوع، هنوز مورد ابهام است) آب در هاون کوفتن و خطّ بر آب نقش کردن است.

پس از تذکّر این نکته، به بررسی روایاتی که در کتاب های اهل سنّت آمده است می پردازیم:

آنان این واقعه را از دو طریق نقل کرده اند:

1. طریق اهل بیت. (1)2. طریق غیر اهل بیت. (2)بزرگان اهل جرح و تعدیل از محققان اهل سنّت روایات هر دو طریق را تضعیف کرده اند و هیچ یک را قابل اعتنا ندانسته اند.

افزون بر این، متن این روایات مضطرب و آشفته است که همین اضطراب متن از نظر محققان، از اسباب تضعیف حدیث است.

نتیجه این که:

1- 1) . تهذیب التهذیب: 1 / 44، 11 / 382، 4 / 106

2- 2) . الطبقات الکبری: 8 / 462، المستدرک علی الصحیحین: 3 / 142، السّنن الکبری: 7 / 63 و 114، تاریخ بغداد: 6 / 182، الاستیعاب: 4 / 1954، اسد الغابه: 5 / 614، الذّریّه الطّاهره: 157 - 165، مجمع الزّوائد: 4 / 499، المصنّف صنعانی: 10354

اوّلاً: در میان کتاب های اهل سنّت، کتاب های معتبری مانند صحاح و اکثر قریب به اتّفاق مسانید و معاجم نام و نشانی از وقوع این تزویج با میل یا رضایت حضرت امیر علیه السلام یافت نمی شود.

ثانیاً: این واقعه در دیگر کتاب های اهل سنّت از دو طریق نقل شده، حدیثی که خودشان بر صحّت سند آن اتفاق نظر داشته باشند، موجود نیست.

ثالثاً: متن روایات موجود (با چشم پوشی از مشکل سندی) از اضطرابی عجیب در ذکر جوانب مختلف واقعه برخوردار است، (1)و محقّقان حدیث شناس، روایاتی را که دارای اضطراب متن باشند معتبر ندانسته و تضعیف می نمایند.

بنابر آن چه گذشت با توجه به روایات شیعه - در صورتی که اصل واقعه را انکار نکنیم و روایات وارده را نیز از ظاهرش که دلالت بر وقوع واقعه می نماید منصرف ننماییم، که البته خود این دو مطلب نیز جای بحث و تحقیق عمیقی دارد - نهایت چیزی که امکان دارد به آن ملتزم شویم این است که امیر مؤمنان علی علیه السلام با مراجعات مکرّر و پافشاری و اصرار بسیار زیاد عمر بن خطّاب (که در روایات مخالفان

1- 1) . ر. ک: الطبقات الکبری: 8 / 463، الاصابه: 4 / جزء 8 / 275، رقم 1473، البدایه والنّهایه:5 / 330، انساب الأشراف: 2 / 412، المستدرک علی الصحیحین: 3 / 142

نیز کاملاً مشهود است) و پس از ردّ و انکارها و اعتذارهای مختلف از جانب آن حضرت و سرانجام تهدیدهای گوناگون از ناحیه عمر و واسطه قرار دادن عمر، عقیل و عبّاس را، (که مدارک عامّه، با صراحت حاکی از تمام این امور است) در شرایطی ناهنجار و بدون رضایت قلبی، امر تزویج ام کلثوم را به عمویشان عبّاس واگذار فرمودند.

عبّاس نیز پس از اجرای عقد، حضرت امّ کلثوم را به خانه عمر بردند و بعد از مدّتی کوتاه، خلیفه به قتل رسید و امیرالمؤمنین علیه السلام ، دخترشان را به منزل خودشان برگرداندند.

به راستی کدام عاقل باانصاف، چنین واقعه ای را دلیل بر وجود ارتباطات به اصطلاح حسنه بین امیرالمؤمنین علیه السلام و عمر بن خطّاب می داند؟

از سوی دیگر در متون روایات اهل سنّت مطالب واهی آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام آن بانو را برای عمر با آرایش و زینت فرستاده و خلیفه او را برانداز کرده (! !) و در این ازدواج آمیزشی رخ داده، این بانو فرزندانی برای عمر آورده و دیگر مطالب بی اساس، همه این ها کذب و افترا و جعل و وضع بوده و هیچ ارزشی ندارند.

نوشته اند که عمر بالای منبر علّت اصرار زیاد خود را بر این وصلت فرمایش رسول خدا صلی اللّه علیه وآله قرار داده که آن حضرت فرمود:

کلّ حسب ونسب منقطع یوم القیامه إلّاحسبی ونسبی؛ (1)

هر پیوند حسبی و نسبی در روز رستاخیز گسستنی است جز پیوند حسبی و نسبی من.

عمر بنا به ادّعای خودش می خواهد با انتساب به فاطمه زهرا علیها السلام ، به رسول خدا صلی اللّه علیه وآله انتساب پیدا کند و تا روز قیامت از این انتساب نفع ببرد.

اکنون قضیّه ای که نقل می شود، وجود غرضی دیگر را در اصرار انجام این ازدواج تقویت می کند.

محمّد بن ادریس شافعی می گوید: هنگامی که حجّاج بن یوسف ثقفی، دختر عبداللّه بن جعفر را به ازدواج خود درآورد، خالد بن یزید بن معاویه به عبدالملک مروان گفت: آیا در امر این ازدواج، حجّاج را به حال خود واگذاشتی؟

عبدالملک در جواب خالد گفت: آری، مگر مشکلی در میان است؟

خالد گفت: به خدا سوگند ! این کار، منشأ بزرگ ترین مشکلات است.

عبدالملک گفت: چگونه و به چه سببی؟

1- 1) . الطبقات الکبری: 8 / 463

خالد گفت: به خدا سوگند! ای خلیفه! از زمانی که رَمْله دختر زبیر را به ازدواج درآورده ام، تمام کینه ها و عداوت هایی که نسبت به زبیر داشتم، از دلم بیرون رفته است.

با این سخن گویی عبدالملک خواب بود و بیدار گشت و فوری به حجّاج نوشت: دختر عبداللّه را طلاق بده.

حجّاج از فرمان خلیفه وقت اطاعت نمود. (1)البتّه طبع پیوند ازدواج و ایجاد فامیلی همین است که منشأ از بین بردن عداوت ها و کدورت های گذشته خواهد شد و یا دست کم آن ها را تعدیل خواهد کرد. این مطلب با اغراض سوء امویان منافات داشت که درصدد بودند به هر وسیله ممکنی بغض بنی هاشم را در دل ها به خصوص در دل های عمّالشان بپرورانند.

از این رو عمر بن خطّاب با این هدف به این ازدواج پافشاری می کرد که شاید از طریق این فامیلی با بنی هاشم و به خصوص بیت امیرالمؤمنین علیه السلام ، بتواند مسیر فکری جامعه مسلمانان را نسبت به قضایای سقیفه و آن چه که از طرف او و هوادارانش بر سر فاطمه زهرا علیها السلام آمده بود، منحرف سازد.

1- 1) . مختصر تاریخ مدینه دمشق: 6 / 205

حضرت امیر و نام گذاری با اسامی خلفا

از دیرباز نام گذاری از طرف افرادی که صاحب عنوان، شخصیت و مقام هستند - چه به حق و چه به باطل - امری رایج بوده است. برای مثال با مراجعه به تاریخ، مواردی دیده می شود که اگر نام کسی خوشایند رسول خدا صلی اللّه علیه وآله نبود، آن حضرت آن نام را به نام دیگری تبدیل می کردند، در مورد دیگر آن حضرت به امام حسن و امام حسین علیهما السلام و جناب محسن علیه السلام ابتداءً نام گذاری فرمودند.

در موارد بسیاری حاکمان و خلفای ستم پیشه نیز روی برخی جهات سیاسی یا اجتماعی برای افرادی نام تعیین می نمودند و به خاطر جریانات حاکم بر موقعیّت موجود، اولیای آن اطفال از مخالفت با آن حاکم، خودداری می نمودند.

این مطلب درباره عمر، فرزند امیر مؤمنان علی علیه السلام نیز مورد تصریح بزرگان اهل سنّت است. حافظ مزّی، ابن حجر عسقلانی و گروهی دیگر از نگارندگان بزرگ اهل سنّت در این زمینه چنین نگاشته اند:

هنگامی که «صَهْباء بنت ربیعه» همسر امیرالمؤمنین علیه السلام فرزند پسری به دنیا آورد، عمر بن خطّاب، نام این فرزند را «عمر» گذارد (! !) (1)

1- 1) . تهذیب الکمال: 21 / 467، تهذیب التهذیب: 7 / 411

به نظر ما این کار عمر نیز در راستای همان هدفی بوده که با آن همه ارعاب و تهدید به خواستگاری دختر امیرالمؤمنین علیه السلام اقدام کرد. آن سان که در تاریخ آمده است، معاویه مبلغ هنگفتی برای جناب عبداللّه بن جعفر (داماد امیرالمؤمنین علیه السلام و شوهر حضرت زینب کبری علیها السلام) فرستاد تا نام فرزندش را معاویه بگذارد.

افزون بر این، بیشتر نام ها، نام های مرسوم و متداولی در بین عرب بوده است و هر خانواده ای به مقتضای ذوق و سلیقه خود این نام ها را برای نوزادان خود برمی گزیدند.

به سخن دیگر، اساساً خود نام ها از نظر ذاتی قبحی نداشتند. از این رو در هیچ یک از کتاب های مخالفان حتّی متأخّرین آنان (یعنی تا حدود 50 سال پیش) نمی یابید که از این جهت علیه شیعه استفاده ای کرده باشند و این همنامی را دستاویز نفی منازعه بین امامان ما و رؤسای خودشان قرار داده باشند.

کوتاه سخن این که چنین به اصطلاح بهانه گیری ها برای نفی و اثبات امری به آن اهمیّت با آن همه دلایل متقن و غیر قابل خدشه، چیزی نیست جز این که گفته شود: «اَلْغَریقُ یَتَشَبَّثُ بِکُلِّ حَشیشٍ» .

ص:57

در کتاب های اهل سنّت به امیر مؤمنان علی علیه السلام نسبت داده شده که آن بزرگوار با عباراتی مختلف، شیخین را مدح کرده اند. در روایتی آمده است که حضرت علی علیه السلام فرمود:

خَیْرُ النّاسِ بَعْدَ النَبیّین أبوبَکْرٍ ثُمَّ عُمَرُ. . . ؛ (1)

بهترین مردم بعد از پیامبران ابوبکر سپس عمر بن خطّاب است. . . .

ابن تیمیّه در کتاب منهاج السُّنّه چنین نقل می کند:

همواره این سخن از علی شنیده می شد که اگر مردی را به نزد من بیاورند که مرا بر ابوبکر و عمر برتری دهد، بر آن مرد، حدّ شخص افترا زننده را جاری می کنم و شلّاق می زنم.

این موضوع را از چند محور بررسی و نقد می نماییم:

1. این گونه مطالب که به امیر مؤمنان علی علیه السلام نسبت داده شده، تنها در کتاب های اهل سنّت آمده است و در هیچ یک از کتاب های شیعه حتی به ضعیف ترین سند نیامده است.

بدیهی است که استدلال به امری که مورد ادّعای یک طرف از

1- 1) . شرح المواقف: 8 / 367

متخاصمین است، خروج از قواعد مقرّره باب مناظره است.2. اهل سنّت این نسبت ها را با سندهایی که حتی در نزد خودشان صحیح باشد، نقل نکرده اند.

آن چه نقل شده با عبارت های «رُوِیَ عَنْ علیٍّ؛ از علی روایت شده» ، یا «وَقَدْ حُکِیَ عَنْ علیٍّ؛ از علی حکایت شده» و نظیر این متون آمده است.

به اصطلاح علم درایه و حدیث شناسی این مطالب به نحو «اِرْسال» از حضرت علی علیه السلام نقل شده است، نه با سندی معتبر و قابل توجّه. روشن است که چنین منقولاتی اعتبار ندارند.

3. قراین زیادی در فرمایشات امیر مؤمنان علی علیه السلام وجود دارد و نیز روایات متواتر و بلکه فوق حدّ تواتر از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله در افضلیّت امیرالمؤمنین علیه السلام از جمیع افراد نقل شده که چنین مطالبی را در مدح و منقبت شیخین توسط امیرالمؤمنین علیه السلام تکذیب می کند.

4. شواهدی وجود دارد که به یقین نشان گر کذب این نسبت ها است. برای نمونه به نقل یک شاهد اکتفا می شود.

ابن عبدالبرّ در کتاب الاستیعاب فی معرفه الاصحاب از معتبرترین کتاب های رجالی اهل سنّت از قول افرادی مانند سلمان، مقداد، ابوذر، خبّاب، جابر بن عبداللّه انصاری، ابو سعید خدری و زید بن ارقم چنین

نقل می کند:

نخستین کسی که اسلام آورد علیّ بن ابی طالب بود.

آن گاه می نویسد:

وَفَضَّلَهُ هؤُلاءِ عَلی غَیْرِهِ؛ (1)

این جماعت، علی (علیه السلام) را بر غیر او برتری می دادند.

گفتنی است افرادی از بزرگان صحابه که دارای چنین عقیده ای بودند خلی بیشتر هستند، ولی ابن عبدالبرّ چنین مصلحت دیده که فقط این عدّه را نام ببرد (! ! !)

البتّه این مطلب، عنوان جداگانه ای در کتاب های اهل سنّت دارد که: «نخستین کسی که اسلام آورد چه کسی بود؟»

ابن عبدالبرّ از قول این عدّه نقل می کند که نخستین کسی که اسلام آورد، امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

بلکه ابن جریر طبری در روایت صحیحی نقل می کند که ابوبکر ابن ابی قحافه بعد از پنجاه نفر اسلام آورد. (2)اما برای این که این مقام را از امیر مؤمنان علیه السلام انکار کنند، اقوالی را درست کرده اند؛ از جمله این که نخستین کسی که اسلام آورده،

1- 1) . الاستیعاب: 3 / 1090

2- 2) . تاریخ طبری: 2 / 316

ابوبکر بوده است.

ما اکنون در مقام ردّ و نقض این اقوال بی اساس و کاذب نیستیم، آن چه به بحث ما مربوط می شود این است که شخصیتی مانند ابن عبدالبَرّ قرطبی که از حافظان بزرگ اهل سنّت است در کتاب خود به عدّه ای از اصحاب رسول خدا صلی اللّه علیه وآله نسبت می دهد که آنان امیرالمؤمنین علیه السلام را بر ابوبکر تفضیل می دادند.

از طرفی هرگز دیده یا شنیده نشده که امیر مؤمنان علی علیه السلام به خاطر این عقیده، بر کسی حدی جاری کنند و یا حتّی انتقادی کرده باشند.

از این رو ابن حجر عسقلانی در این باره سر در گم شده است؛ چرا که از طرفی می بیند که به امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نسبت داده اند که بر قائلین به تفضیل حضرتش بر ابوبکر و عمر، حدّ جاری می سازد، از طرف دیگر بر چنین افرادی که قائل به تفضیل شده اند حدّی جاری نگردیده است، و در این راستا کلام ابن عبدالبرّ را از روی ناچاری تحریف کرده و قسمت آخر سخن یعنی «وَفَضَّلهُ هؤُلاءِ عَلی غَیْرِهِ» را نقل نکرده تا به وجود چنین افرادی با این عقیده اعتراف نکند.

البته ما شواهد بسیاری در موضوعات مختلف داریم که بنای توجیه گران بر این است که هر کدام از متأخّرین وقتی که مشاهده می کند کلماتی و عباراتی از پیشینیان ایجاد دردسر می کند و در راه به کرسی

نشاندن ادّعاهای بی اساسشان مشکلی را ایجاد می نماید، به هر وسیله ممکن، عبارت شخص پیشین را تحریف کرده و در صورت امکان آن را از دلالت ساقط می نمایند.

وه، چه روش و مسلک استواری (! !) مطالبی را به دروغ به شخصیّتی چون امیر مؤمنان علی علیه السلام نسبت می دهند و آن چه را که با این افترا منافات دارد تحریف می کنند تا در نتیجه مذهب و مکتبی را بر این دو امر بی اساس، پایه گذاری کنند.

آیا حضرت علی از حقّ خود تنازل کردند؟

یکی دیگر از ادّعاها در زمینه امامت و خلافت این است که می گویند: حضرت علی علیه السلام از حق خود تنازل کرد.

مگر امامت و ولایت و سرپرستی بر امّت ملک امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده که آن حضرت از آن دست برداشته و چشم پوشی کنند؟

ممکن است انسان به دلخواه خودش از ملک شخصی خود یا ارثی که مثلاً به او رسیده چشم پوشی کند و آن را به دیگر وارثان واگذار کند و بگوید: من با شما بر سر این امر، نزاعی ندارم.

امّا از اظهارات حضرت علی علیه السلام در دوران خلافت خلفا استفاده می شود که نه تنها آن حضرت از حق مسلم خود تنازل نکرده؛ بلکه در آن دوران به مصالحی درباره حق خویش صبر کرده است. آن

ص:62

بزرگوار در گفتاری در قبال غصب امامت و خلافت خویش می فرماید:

فَصَبَرْتُ وَفِی العَیْنِ قَذًی وَفِی الْحَلْقِ شَجًی؛ (1)

پس صبر کردم آن گونه که تیغی به چشمم خلیده و استخوانی در گلویم جا داشت.

آن حضرت در فراز دیگری می فرماید:

به اطرافم نگاه کردم، دیدم کسی جز حسنین نیست، نخواستم که با انصاری که در دو نفر خلاصه می شدند - آن هم چه دو نفری - به منازعه برخیزم و این دو ریحانه رسول خدا صلی اللّٰه علیه وآله را به کشتن بدهم، از این رو نسبت به از دست رفتن آن دو، بخل ورزیدم که مبادا کشته شوند. (2)امیر مؤمنان علی علیه السلام در شکوای دیگری که از امّت جفاپیشه به خداوند متعال دارند، این گونه عرض می کنند:

خدایا ! من حسنین را به تو سپردم، تا وقتی من زنده هستم مرا به داغ مرگ آنان مبتلا نساز، بعد از من هم خودت می دانی که چگونه آنان را از قریش حفظ کنی. (3)

1- 1) . نهج البلاغه: 48، خطبه 3 (شقشقیّه)
2- 2) . همان: 68، خطبه 26
3- 3) . شرح نهج البلاغه: 2 / 298

بنابراین، بسی کم لطفی است که بر «صبر و تحمّل» نام «تنازل و چشم پوشی» نهند، و حال آن که بین این دو از نظر حقیقتِ مفهوم فرسنگ ها فاصله است.

آری، آن چه در میان بوده فقط صبر بوده و صبر، و چیز دیگری جز صبر و شکیبایی در مقابل حرکات ناهنجار امّت جفاپیشه، نبوده است.

حضرت موسی بن عمران علیه السلام برای مناجات با پروردگار به کوه طور رفت و هارون را خلیفه خود در بین مردم قرار داد، که کارهای موسی را در بین مردم، موقع رفتن آن حضرت به کوه طور، انجام داده و اسباب هدایت آنان را فراهم سازد، قرآن کریم در این باره می فرماید:

«وَقالَ مُوسی ِلأَخیهِ هارُونَ اُخْلُفْنِی فِی قَوْمِی وَأَصْلِحْ وَلا تَتَّبِعْ سَبیلَ الْمُفْسِدِینَ» ؛ (1) و موسی به برادرش هارون گفته بود: در میان قومم جانشین من باش و کارهای آن ها را اصلاح کن و از روش فسادگران پیروی نکن.

وقتی حضرت موسی علیه السلام از میقات بازگشت، مشاهده کرد که به کلّی ورق برگشته و همه امّت مرتدّ شده اند، به حضرت هارون

1- 1) . سوره اعراف: آیه 142

اعتراض کرد.

قرآن کریم در این باره می فرماید:

«قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُوا یَقْتُلُونَنِی» ؛ (1)(هارون علیه السلام) گفت: ای فرزند مادر! همانا قومم مرا ناتوان شمردند و نزدیک بود مرا بکشند.

به راستی آیا رواست که از صبر هارون علیه السلام در قبال ارتداد و انحراف قوم تعبیر شود که هارون از خلافت و جانشینی خود نسبت به حضرت موسی علیه السلام تنازل کرده و چشم پوشی نموده است؟

امیر مؤمنان علی علیه السلام کسی است که در حق و حقانیّت او نصوص فراوان وارد شده و در روز غدیر آن جمعیّت بسیار با او بر امامت و خلافت بیعت کردند، آیا معقول است چنین شخصیّتی همه این ها را نادیده بگیرد و - به قول معروف امروزی ها - به نفع دیگری کنار رود؟

مگر امر خلافت و منصب جانشینی رسول خدا صلی اللّه علیه وآله در اختیار کسی است که کارش با «نان به یک دیگر قرض دادن» سامان پذیرد؟

1- 1) . همان: آیه 150

آیا نفع وحدت جامعه مسلمانان بر محوری پوشالی، باطل و بی محتوا، از ضرر انحراف امّت از وصیّ برحقّ رسول خدا صلی اللّه علیه وآله بیشتر بود؟

آیا برای چنین وحدتی، نفعی تصوّر می شود؟

آیا قابل تصوّر است که معصوم برای غیر معصوم تنازل کند؟

آری، پاسخ این پرسش ها نزد کسی که از اهمیّت و ارزش مقام منیع خلافه اللهی بی خبر است و یا خود را به بی خبری می زند و از نقش امام و حجّت واقعی در سرنوشت دین و دنیای مردم آگاهی ندارد؛ مثبت است، چون این گونه افراد با چنین طرز تفکّری، هیچ گاه در پی تأمین غرض خدای متعال از آفرینش ووصول به آن غرض نیستند؛ چرا که «هِمَّتُهُمْ بُطُونُهُمْ، ودِینُهُمْ دَنانیرُهُمْ» .

بنابراین، هرگز امیر مؤمنان علی علیه السلام از حق خویش تنازل نکردند؛ بلکه این امّت بودند که بعد از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله ، سیر قهقرایی نمودند و از منتخب خدای تعالی و رسولش عدول نمودند و آن یگانه نامزد مقام جانشینی پیامبر که خدایش بر این مقام برگزیده بود، با مشاهده انحراف و خودکامگی امّتِ جفاپیشه، چاره ای جز صبر ندید، پس صبر کرد و فرمود:

ص:66

فَصَبَرْتُ وَفِی العَیْنِ قَذًی وفی الحَلْقِ شَجًی؛

پس شکیبایی ورزیدم آن گونه که تیغی به چشمم خلیده و استخوانی در گلویم جا داشت.

قرآن کریم نیز پیش تر، از این حقیقت پرده برداشت و فرمود:

«وَمَا مُحمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَی أَعْقَابِکُمْ وَمَن یَنْقَلِبْ عَلَی عَقِبَیْهِ فَلَن یَضُرَّ اللّٰهَ شَیْئاً وَسَیَجْزِی اللّٰهُ الشَّاکِرِینَ» ؛ (1)و محمّد فرستاده خداست؛ و پیش از او فرستادگان دیگری نیز بودند؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته برمی گردید؟ ! و هر کس به گذشته باز گردد هرگز به خدا ضرری نمی رساند؛ و خداوند به زودی به شاکران پاداش خواهد داد.

ص:67

1- 1) . سوره آل عمران: آیه 144

بخش سوم: ویژگی های امام و خلیفه از دیدگاه اهل سنت

ویژگی های مهم

با عنایت به عقیده طرفین در امامت و طریق تعیین امام و جانشین رسول خدا صلی اللّه علیه وآله سخن ما این است که اگر شیعه از مبنای خود تنزّل کند باز هم ابوبکر و امثال او قابلیّت تصدّی مقام امامت را ندارند؛ چراکه اهل سنّت ضرورت وجود ویژگی هایی را برای امام و جانشین رسول خدا صلی اللّه علیه وآله ذکر می کنند.

در یک بررسی اجمالی می توان مجموعه صفات و ویژگی هایی که اهل سنّت در خلیفه و جانشین پیامبر از آن بحث می کنند افزون بر عقل، بلوغ، مرد بودن و آزاد بودن، در دو بخش خلاصه کرد.

بخش یکم. ویژگی ها و صفاتی که اعتبار آن ها مورد اجماع و اتّفاق است.

بخش دوم. صفت عصمت است، امّا بر عدم اعتبار آن اتفاق نظر دارند، یعنی می گویند: عدالت در خلیفه و جانشین پیامبر کافی است

و به عصمت احتیاجی نیست.

البته نسبت به اعتبار برخی از آن ویژگی ها در اعصار متأخّر، اختلافاتی جزئی پیدا شده که از محلّ بحث ما خارج است؛ زیرا بحث ما درباره خلافت ابوبکر و وجود یا عدم وجود صفات مورد نظر اهل سنّت در اوست، ویژگی هایی که مورد اجماع همه آن هاست عبارتند از:

1. اجتهاد و علم،

2 عدالت،

3. شجاعت.

بنابر ویژگی نخست، امام و خلیفه پیامبر باید نسبت به مسائل دین عالم و در آن ها مجتهد باشد؛ چرا که از نقاط دور و نزدیک شبهاتی بر دین وارد می شود، و در صورتی که فاقد این صفت باشد، نمی تواند حریم دین را از نظر معنوی حفظ کند.

درباره عدالت نیز سخن این است که خلافت، نیابت از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله است و شخص فاسق و فاجر قابلیّت نیابت از پیامبر معصوم را ندارد.

شجاعت نیز سومین ویژگی امام و خلیفه است که در مواقع خطر بتواند حافظ مرز و بوم کشور اسلام بوده و قدرت تصمیم گیری برای تجهیز لشکر و قیادت آن را داشته باشد.

آیا ابوبکر واجد این ویژگی ها و صفات بوده؟

اکنون باید دید که آیا ابوبکر واجد شرایط معتبر بوده یا نه؟ و چنان چه جواب منفی باشد، خلافت عمر و عثمان نیز زیر سؤال می رود؛ زیرا چنان که می دانیم خلافت آن دو، فرع خلافت ابوبکر است. آن سان که امامت یازده امام شیعه پس از امیرالمؤمنین، بر امامت آن حضرت متفرّع است.

پس با بررسی منصفانه حالات ابوبکر ببینیم که آیا او واجد شرایط معتبر بوده یا نه؟

بدین ترتیب حقانیّت امامت و خلافت امیر مؤمنان علیه السلام بلامنازِع خواهد بود، چرا که پیش تر گفتیم که امر خلافت و جانشینی رسول خدا صلی اللّه علیه وآله بین این دو نفر مردد است.

شجاعت ابوبکر

یکی از ویژگی ها و صفات معتبر در خلیفه و امام شجاعت است. اینک این صفت را درباره ابوبکر در دو مقطع تاریخی بررسی می کنیم:

1. زمان رسول خدا صلی اللّه علیه وآله.

2. بعد از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله.

تردیدی نیست ابوبکر بعد از رحلت رسول خدا صلی اللّه علیه وآله در

هیچ جنگی شرکت نکرد و هیچ گاه شمشیری در راه خدا به دست نگرفت و در هیچ واقعه ای نبوده تا حضور او در آن و حملاتش نشان گر شجاعت او باشد.

ابوبکر در زمان رسول خدا صلی اللّه علیه وآله جوان تر بوده، طبیعی است که باید نیرو و نشاط بیشتری داشت؛ در عین حال ما جایگاه او را در تمام موارد از کتاب های اهل سنّت بررسی کردیم و نه تنها هیچ گونه بروزاتی که حاکی از شجاعت او باشد به دست نیامد؛ بلکه اموری در مواقف حسّاس از او سر زده که اسباب شرمندگی و انکسار خود و پیروانش را فراهم آورده است.

فرار ابوبکر و عمر در جنگ ها

محققان بزرگ، سیره نویسان، تاریخ نگاران و حدیث شناسان اهل سنّت تصریح کرده اند که در جنگ احد، شرایطی پیش آمد که مشرکان بعد از شکست ابتدایی، برگشتند و تصمیم گرفتند که رسول خدا صلی اللّه علیه وآله را به قتل رسانده و قوای مسلمانان را منهدم کنند. در این شرایط حساس، ابوبکر و عمر نیز چون دیگران، پیامبر خدا را در میان انبوه دشمن رها کرده و تنها گذاشتند و برای حفظ جان خودشان پا به فرار گذاشتند. برای نمونه مدارک زیر فرار آن دو را

در جنگ احد مطرح کرده اند:

1. ابوداوود طیالسی در کتاب السنن.

2. ابن سعد در کتاب الطّبقات الکبری.

3. طبرانی در کتاب المعجم.

4. ابوبکر بزّار در کتاب المسند.

5. ابن حبّان در کتاب الصحیح.

6. دارقطنی در کتاب السنن.

7. ابونعیم اصفهانی در حلیه الأولیاء.

8. ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق.

9. ضیاء مقدسی در المختاره.

10. متّقی هندی در کنز العمّال. (1)

حاکم نیشابوری درباره جنگ حنین روایتی را با سند صحیح از ابن عبّاس نقل می کند. ابن عباس گوید: تنها کسی که در جنگ حنین با رسول خدا صلی اللّه علیه وآله ماند و استقامت کرد، علیّ بن ابی طالب علیهما السلام بود و همه پا به فرار گذاشتند. (2)محققان بزرگ اهل سنّت که فرار ابوبکر و عمر را در جنگ خیبر

1- 1) . ر. ک: کنز العمّال: 10 / 424
2- 2) . المستدرک علی الصحیحین: 3 / 111

ذکر کرده اند عبارتند از:

1. احمد بن حنبل در کتاب المسند.

2. ابن ابی شیبه در المصنَّف.

3. ابن ماجه قزوینی در سنن المصطفی (صلی اللّه علیه وآله) .

4. ابوبکر بزّار در المسند.

5. طبری در تفسیر و تاریخ.

6. طبرانی در المعجم الکبیر.

7. حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین.

8. بیهقی در السّنن الکبری.

9. ضیاء مقدسی در المختاره.

10. هیثمی در مجمع الزّوائد.

متّقی هندی در کتاب کنز العمّال فرار ابوبکر و عمر را در جنگ خیبر از افراد فوق نقل می کند. (1)

جنگ خندق و شجاعت حضرت علی

یکی از جنگ های مهم اسلام، جنگ خندق است. در این جنگ امیر مؤمنان علی علیه السلام در برابر سپاه کفر و شرک قرار گرفت. در این

1- 1) . ر. ک: کنز العمّال: 8 / 371

هنگام رسول خدا صلی اللّه علیه وآله فرمودند:

لَضَرْبَهُ عَلیٍّ فی یَوْمِ الخَنْدَقِ اَفْضَلُ مِنْ عِبادَهِ الثَّقَلَیْنِ؛

ضربه علی در جنگ خندق، از عبادت جنّ و انس نزد خدای تعالی برتر است.

در برخی از نقل ها چنین آمده است:

لَضَرْبَهُ عَلیٍّ فی یَوْمِ الخَنْدَقِ اَفْضَلُ مِنْ عِبادَهِ الاُمَّهِ إلی یَوْمِ القِیَامَه؛ (1)

ضربه علی در جنگ خندق از عبادت تمامی امّت تا روز قیامت برتر است.

شجاعت شیخین و توجیه ابن تیمیّه

شرط شجاعت در امام و خلیفه مسلمانان از یک طرف، فرار شیخین در مواقف حسّاس از زندگانی رسول خدا صلی اللّه علیه وآله از طرف دیگر، اهل سنّت را دچار گرفتاری کرده است و به فکر و چاره اندیشی افتاده اند تا این که شیخ الاسلام آنان؛ یعنی جناب ابن تیمیّه که در چنین مواردی حلّال مشاکل آنان است (! !) فکری بکر و چاره ای معقول (! !) اندیشیده است. وی در این زمینه چنین می گوید:

1- 1) . المستدرک علی الصحیحین: 3 / 32

بدون تردید ما قائلیم که خلیفه و حاکم اسلامی لازم است که دارای صفت شجاعت باشد؛ ولی شجاعت بر دو قسم است:

1. شجاعت قلبی.

2. شجاعت بدنی.

درست است که ابوبکر از شجاعت بدنی بی بهره بوده؛ ولی او دارای شجاعت قلبی بوده و همین مقدار از شجاعت، برای حاکم اسلامی کافی است (! !)

وی در ادامه سخنانش می گوید:

اگر شما می گویید علی اهل جهاد و قتال بوده، ما می گوییم: عمر بن خطّاب نیز اهل قتال و جنگ در راه خداوند بوده است، ولی باید دانست که جنگ بر دو قسم است:

1. جنگ با شمشیر.

2. جنگ با دعا.

عمر بن خطّاب با دعا، در راه خداوند جنگ کرده است (! !)

آن گاه ابن تیمیّه برای اثبات شجاعت بدنی ابوبکر بن ابی قحافه - در قبال شجاعت ها و مبارزه های محیّرالعقول امیر مؤمنان علی علیه السلام با شرک ورزان - به واقعه زیر چنگ زده و چنین می نگارد:

بخاری و مسلم در کتاب خودشان روایتی را این گونه آورده اند:

عروه بن زبیر می گوید: من از عبداللّه، فرزند عمرو بن عاص پرسیدم: سخت ترین رفتار مشرکان با رسول خدا صلی اللّه علیه وآله کدام بود؟

جواب داد: روزی رسول خدا صلی اللّه علیه وآله مشغول نماز بودند که عُقْبَه بن ابی مُعَیْط آمد و ردای آن حضرت را به دور گردن مبارکش پیچید و به شدّت فشار داد. در همین حال ابوبکر آمده و شانه عُقْبه را گرفت و او را به کناری زد و گفت: آیا مردی را می کشید که می گوید: پروردگار من خداست؟ (1) ما داوری در این گفتار ابن تیمیّه را به اهل انصاف واگذار می کنیم.

آن چه گذشت موقعیّت ابوبکر درباره صفت و ویژگی شجاعت بود که به اجماع اهل سنّت در جانشین پیامبر و خلیفه مسلمانان معتبر است.

عدالت ابوبکر

وقایع بسیاری در زمان خلافت ابوبکر واقع گردیده که همه حاکی از خلافِ عدالت اوست. از آن جمله:

1. حمله به خانه حضرت صدّیقه طاهره علیها السلام،

2. غصب فدک.

1- 1) . منهاج السنّه: 8 / 85

دوران خلافت ابوبکر و واقعه قتل مالک بن نویره

اینک ما به بررسی واقعه دیگری می پردازیم که وقوعش در زمان خلافت ابوبکر، لکّه ننگی بر چهره نورانی اسلام عزیز گشت که آن، واقعه قتل مالک بن نویره است.

قبیله بنی یربوع، قبیله ای بزرگ و باشخصیّت بودند و ریاست آنان بر عهده مالک بن نویره بود. مالک، شخصیّتی بزرگ و محترم بود، او با قبیله خود به محضر رسول خدا صلی اللّه علیه وآله شرف یاب شدند و اسلام آوردند. آنان از جمله قبایلی بودند که تا آخرین لحظه به اسلام وفادار بودند.

از آن جایی که مالک، شخصیّتی برجسته بود، رسول خدا صلی اللّه علیه وآله او را نماینده خود قرار دادند که صدقات مردم آن سامان را جمع آوری نموده و به نیابت از طرف آن حضرت، بین فقرا تقسیم کند و به آوردن آن صدقات به مدینه نیازی نباشد.

وقتی ابوبکر با انتخابِ سقیفه روی کار آمد، مالک از بیعت با ابوبکر خودداری کرد و تسلیم او نشد.

(به این جهت که هنوز بیش از حدود سه ماه از واقعه غدیر نگذشته بود، در آن واقعه، تمامی حاضران در حجّه الوداع، با امیر مؤمنان علی علیه السلام به عنوان جانشین و امام بعد از رسول خدا صلی اللّه علیه وآله بیعت کرده

بودند. از این رو، سرباز زدن افرادی چون مالک بن نویره از بیعت با ابوبکر، امری معقول و موجَّه بود) .

ابوبکر به بهانه این که چون مالک بن نویره صدقات را نفرستاده پس منکر زکات شده، خالد بن ولید را به جنگ مالک فرستاد. خالد و همراهانش شبانه بر مالک و قبیله بنی یربوع وارد شدند، آن ها نیز اسلحه های خود را برداشتند و مسلح شدند. هنگام نماز، اسلحه ها را بر زمین گذاشتند و مشغول نماز شدند. خالد بن ولید فرصت را غنیمت شمرده دستور داد مالک بن نویره را دستگیر کردند و فرمان داد که سر او را از بدن جدا کنند.

مالک به او گفت: چرا چنین فرمانی در حقّ من می دهی؟

گفت: تو مرتدّ شده ای.

مالک گفت: چند لحظه قبل ما با شما اذان گفتیم و نماز خواندیم و عبادت به جا آوردیم، چگونه مرتدّ شده ایم؟ لااقلّ مرا به مدینه بفرست تا با خود ابوبکر به مذاکره بنشینم و خواسته های او را اجرا کنم.

سرانجام خالد دستور داد که سر از بدن مالک جدا کردند و در همان شب، با همسر مالک همبستر شد و سر مالک و مردان قبیله بنی یربوع را نیز به جای هیزم، زیر دیگ غذا نهادند. (1)

1- 1) . ر. ک: تاریخ الطبری: 2 / 503، الکامل فی التاریخ: 2 / 357، تاریخ الاسلام: 3 / 32، الاستیعاب: 3 / 1362 و دیگر کتاب های تاریخ اسلام

انتشار این خبر در مدینه، بلوایی برپا کرد. نه تنها امیر مؤمنان علی علیه السلام که مظهر غیرت و حقّ پرستی و دفاع از مظلوم است؛ بلکه امثال عمر بن خطّاب، سعد بن ابی وقّاص و طلحه نیز حرکت کردند و به سراغ ابوبکر رفتند و این عکس العمل ها کاملاً به مورد بود، (گرچه غیر از عکس العمل امیرالمؤمنین علیه السلام ، بقیّه حرکات، رنگ خدایی نداشت که توضیح مطلب به مجال بیشتری نیاز دارد) .

از طرفی، قتل عمدی مسلمانانی و از طرف دیگر زنای با زنی که تازه شوهرش را کشته اند، شورشی برپا کرد. هنگامی که خالد به مدینه برگشت، عمر بن خطّاب به او گفت: تو آدم زناکاری هستی و من خودم تو را رجم خواهم کرد. (1)در مدینه سر و صدا و بلوایی برپا شد، بنا شد که ابوبکر در این قضیّه تصمیم گیری کند. او هم بعد از مدّتی کوتاه، تصمیم نهایی خودش را در ارتباط با اجرای حکم شرع درباره خالد بن ولید گرفت.

آری، ابوبکر مجازاتی سنگین در حقّ او اجرا کرد تا دیگر کسی به فکر چنین جنایاتی نیفتد (! !) ابوبکر به خالد بن ولید نگاهی کرد و گفت:

1- 1) . نکته جالب این که: هنگامی که عمر بن خطّاب بر مسند خلافت تکیه کرد، همین خالدی را که به رجم تهدیدش کرده بود، والی دمشق گرداند (! !) (سیر اعلام النبلاء: 1 / 378)

به نظر من ای خالد! کار بدی انجام داده ای و در تشخیص وظیفه ات به خطا رفته ای، مبادا مجدّداً با این زن همبستر شوی، باید از او جدا شوی (! !)

نهایت عکس العمل خلیفه منتخبِ سقیفه که یکی از شرایط صحّت خلافتش، به نظر خود اهل انتخاب، عدالت اوست، در قبال چنین جنایاتی، همین بود که گفت: «کار بدی انجام داده ای» .

اینک بنگرید توجیه گران که خود را به اصطلاح علمای این فرقه قلمداد می کنند و همواره در صدد حلّ مشکلات علمی و اعتقادی پیروانشان (! !) می دانند درباره این واقعه چگونه قلم فرسایی کرده اند.

برخی چنین می گویند: ما خبر نداریم، شاید همسر مالک، طلاق گرفته بود و عدّه اش هم تمام شده بوده، ولی هنوز در خانه مالک بوده (! !) پس خالد، با زن شوهردار یا زنی که در عدّه بوده، زنا نکرده است (! !)

عدّه ای دیگر می گویند: شاید همسر مالک حمل داشته و در فاصله بین کشته شدن مالک و همبستر شدن خالد با او، وضع حمل کرده است؛ در نتیجه، زنا در ایّام عدّه واقع نگردیده است (! !)

قاضی عبدالجبّار معتزلی و ابن عبدالبَرّ صاحب کتاب الاستیعاب این گونه نظر داده اند: خالد در انجام این امور اندکی شتاب کرده است و شتاب هم کار بدی است (! !)

آنان در این مورد که: چرا ابوبکر او را در پی چنین امری با آن دستور خاصّ فرستاد و چرا بعد از صدور این امور زشت از او، عکس العملی نشان نداد؟ هیچ سخنی به میان نیاورده اند؛ چرا که چنین پرسش هایی لیاقت خلیفه بودن ابوبکر را زیر سؤال می برد.

مولوی عبدالعزیز دهلوی صاحب کتاب تحفه اثنا عشریّه راه حلّ و توجیه مختصرتر، بی دردسرتر و معقولانه تری (! !) را در پیش گرفته و چنین می گوید: اصلاً نزدیکی خالد بن ولید با همسر مالک دروغ است (! !)

سخن این است که اگر شهادت این همه کتاب از کتاب های اهل سنّت به وقوع چنین واقعه ای، مثبِت قضیّه نیست، پس چرا مندرجات این تألیفات را می پذیرید؟ و اگر قرار است این کتاب ها از اعتبار بیفتند، پس برای شناخت تاریخ اسلام و معارف شریعت به کجا مراجعه می کنید؟

علم و دانش ابوبکر

ویژگی و صفت دیگری که اهل سنّت در جانشین پیامبر معتبر می دانند، علم و اجتهاد است. اکنون نگاهی کوتاه به مراتب علم و دانش ابوبکر داریم.

ما در این قسمت به علومی که مربوط به ماوراء عالم حسّ است،

- نظیر عالم ملائکه، جنّ، افلاک، حرکات کهکشان ها، منظومه ها، کرات سماوی، ساکنین دیگر کرات و خصوصیّات زیست آن ها و. . . - نمی پردازیم، فقط به علومی که داشتن آن ها شایسته یک دانشمند اسلامی (نه جانشین پیامبر) است می پردازیم و ویژگی های علمی ابوبکر را بررسی می کنیم.

جلال الدّین سیوطی از محقّقان بزرگ اهل سنّت که نزد بزرگان آنان دارای مقامی والاست در کتاب الاتقان فی علوم القرآن می نویسد:

آن چه از ابوبکر در تفسیر قرآن رسیده است، از ده مورد تجاوز نمی کند. (1)آن گاه سیوطی سخن از دانش امیر مؤمنان علی علیه السلام به میان می آورد و می نویسد:

علم علی علیه السلام به قرآن در حدّی بود که در محافل عمومی ندا می داد: ای مردم! هر چه از علوم قرآنی می خواهید از من بپرسید، تا جایی که خصوصیّات نزول آیات نزد من است که آیا در شب یا روز، سفر یا حضر نازل شده است. (2)ابوبکر مدّتی نسبتاً طولانی در اطراف رسول خدا صلی اللّه علیه وآله

1- 1) . الاتقان فی علوم القرآن: 2 / 187
2- 2) . همان

بود، از این رو از نظر نقل حدیث باید نسبت به مسائل مختلف، احادیثی را از آن بزرگوار روایت کرده باشد، در عین حال سیوطی در احوالات ابوبکر درباره حدیث می گوید:

عدد روایات نقل شده از ابوبکر به هشتاد حدیث نمی رسد. (1)

نگاهی به علم و دانش دروازه نبوی

با این حال محقّقان اهل سنّت در کتاب های مختلف تفسیری، حدیثی، رجالی، سیره نگاری و تاریخی به مناسبت های مختلف به مراتب علمی علیّ بن ابی طالب علیهما السلام پرداخته اند. برای مثال قرآن کریم در آیه کریمه ای می فرماید:

«وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» ؛ (2)گوش های هوشمند فراگیر آن ها را درک می کنند.

همه مفسّران اهل سنّت در ذیل این آیه می گویند: منظور از گوش های هوشمند فراگیر علیّ بن ابی طالب علیهما السلام است و اوست که برای هر دانش و معرفتی، حقّ و حقیقتی و پند و اندرزی سراپا گوش است و به راستی و خوبی و کمال آن ها را فرا می گیرد و در آن ها خطا

1- 1) . تاریخ الخلفاء: 41
2- 2) . سوره حاقّه: آیه 12

نمی کند و فراموشی ندارد.

هم چنین در کتاب های تفسیری و حدیثی اهل سنّت به طرق مکرّر آمده است که رسول خدا صلی اللّٰه علیه وآله درباره امیر مؤمنان علی علیه السلام فرمودند:

اَنا مَدینَهُ العِلْمِ وَعَلِیٌّ بابُها، فَمَنْ اَرادَ المَدِینَهَ فَلْیَأْتِ البَابَ؛ (1)

من شهر علم هستم و علی دروازه آن است؛ پس هر که می خواهد وارد این شهر شود، باید از دروازه آن وارد شود.

آن حضرت در سخن دیگری فرمودند:

اَنَا دارُ الحِکْمَهِ وعَلِیٌّ بابُها؛ (2)

1- 1) . این حدیث در منابع بسیاری از اهل سنّت آمده از جمله: تهذیب الآثار «مسند امام علی علیه السلام» : 105 رقم 173، تاریخ الخلفاء: 135، المعجم الکبیر: 11 / 65 رقم 11061، تاریخ بغداد: 4 / 348، 7 / 172، 11 / 204، الاستیعاب: 3 / 1102، فردوس الأخبار: 1 / 76، أُسد الغابه: 4 / 22، الریاض النضره: 2 / 159، تهذیب الکمال: 20 / 485، تاریخ جرجان: 65، تذکره الحفّاظ: 4 / 1231، البدایه والنهایه: 7 / 358، مجمع الزوائد: 9 / 114، اتحاف الساده المتقین: 6 / 224، المستدرک علی الصحیحین: 3 / 126 و 127، ترجمه الإمام علی علیه السلام من تاریخ مدینه دمشق: 2 / 464 رقم 984، جامع الأُصول: 8 / 657 رقم 6501، الجامع الصغیر: 1 / 415 رقم 2705، الصواعق المحرقه: 189، کنز العمال: 11 / 614 رقم 32978 و 32979، فیض القدیر: 3 / 46

2- 2) . فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام: 138، حدیث 203، سنن ترمذی: 6 / 85، تهذیب الآثار «مسند امام علی علیه السلام» : 104 حدیث 8، حلیه الأولیاء: 1 / 64، مشکاه المصابیح: 2 / 504 حدیث 6096، أسنی المطالب: 70، الریاض النضره: 2 / 159، شرح المواهب اللدنیّه: 3 / 129، الجامع الصغیر: 1 / 415 حدیث 2704، الصواعق المحرقه: 189، کنز العمال: 11 / 600، حدیث 32889 و 13 / 147، حدیث 36462، فیض القدیر: 3 / 46

من خانه حکمت هستم و علی در آن خانه است.

پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله در سخن دیگری فرمودند:

اَنَا مدینَهُ الفِقْهِ وعَلِیٌّ بابُها؛ (1)

من شهر فقه هستم و علی دروازه آن است.

پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله ، امیر مؤمنان علی علیه السلام را مرجع علمی امّت در موارد اختلاف قرار دادند و در حقّ آن حضرت فرمودند:

یا علیُّ ! اَنْتَ تُبَیِّنُ لاُمَّتی ما اخْتَلَفُوا فیه مِنْ بَعْدِی؛ (2)

ای علی ! آن چه بعد از من امتم در آن اختلاف خواهند کرد تو بیان می کنی.

این همان مقامی است که خداوند متعال در قرآن کریم برای رسول خدا صلی اللّه علیه وآله قرار داده است، آن جا که می فرماید:

1- 1) . ر. ک نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار: 10 / 161

2- 2) . المستدرک علی الصحیحین: 3 / 122، ترجمه الامام علی علیه السلام من تاریخ مدینه دمشق: 2 / 487 و 488 حدیث 1007 و 1008 و 1009، کنز العمال: 1 / 615، حدیث 32983، حلیه الأولیاء: 1 / 64

«فَلاَ وَرَبِّکَ لاَ یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیَما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لاَ یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً» ؛ (1)پس نه، به پروردگار تو سوگند که آنان ایمان نخواهند آورد مگر این که در امور مورد منازعه، تو را حاکم قرار بدهند و در مقابل قضاوت تو، بدون این که کوچک ترین تنگی در سینه خود (از ناحیه قضاوت تو) احساس کنند، سر تسلیم فرود آورند و به طور کامل تسلیم باشند.

آری، همین مقامی را که خداوند متعال با این تأکیدات (که بر آشنایان با علم بلاغت مخفی نیست) برای پیامبر اکرم صلی اللّه علیه وآله قرار داده است، همان مقام را رسول خدا صلی اللّه علیه وآله به وجود امیر مؤمنان علی علیه السلام اِخبار می فرمایند.

به همین جهت بود که ابن عبّاس می گوید:

اگر در مسأله ای از علیّ بن ابی طالب علیهما السلام مطلبی به ما برسد در انتظار گفته فرد دیگری نخواهیم بود. (2)ابن عبّاس در سخن دیگری می گوید:

اگر علم را ده جزء کنیم، نُه جزء آن نزد علیّ بن ابی طالب علیهما السلام و یک جزئش بین صحابه و تابعین

1- 1) . سوره نساء: آیه 65
2- 2) . تهذیب الاسماء واللّغات: 1 / 346

و دیگر افراد امّت است که باز علیّ بن ابی طالب علیهما السلام در آن یک جزء با دیگران شریک است. (1)حافظ نَوَوی می گوید: بزرگان صحابه (ابوبکر، عمر، عثمان، عبدالرّحمان بن عوف، سعد بن ابی وقّاص، طلحه، زبیر و. . .) فتاوای امیر مؤمنان علی علیه السلام را اخذ می نمودند و در مسائل و مشکلات به ایشان رجوع می کردند و این امری است مشهور که همه می دانند. (2)ابن حزم اندلسی (که بدون شکّ از نواصب است و در دشمنی با امیر مؤمنان علی علیه السلام گوی سبقت را از عدّه زیادی ربوده است) در کتاب الإحْکام فی اُصول الأحکام موارد بسیاری از جهل و نادانی صحابه به احکام شرعی را بیان می کند و به خصوص از ابوبکر، عمر، عثمان و عایشه نام می برد و جهل آن ها را در خصوص مواردی روشن می کند، امّا نسبت به حضرت امیر علیه السلام نوشته است:

در حلّ مجهولات به علیّ بن ابی طالب مراجعه می کردند و ایشان حکم خداوند متعال را برای جُهّال بیان می فرمودند. (3)البته باید دانست که عمر بن خطّاب و عثمان بن عفّان نیز نسبت به

1- 1) . تهذیب الاسماء واللّغات: 1 / 346

2- 2) . همان: 1 / 346

3- 3) . الإحکام فی اُصول الأحکام: 244 - 248، تهذیب الاسماء واللغات: 1 / 346

این اوصاف وضعیّتی نه مشابه، بلکه به مراتب بدتر از ابوبکر دارند،(1)اکنون یادآور آیه مبارکه قرآن مجید می شویم که چه زیبا فرموده است:

«أَفَمَن یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَن یُتَّبَعَ أَمْ مَن لاَ یَهِدِّی إِلَّا أَن یُهْدَی فَمَا لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ» ؛(2)پس آیا کسی که به سوی حقّ و واقع هدایت می کند سزاوارتر است به این که از او تبعیّت شود یا کسی که هدایت نشده است مگر این که هدایتش کنند؟ پس برای شما چه می شود چگونه قضاوت می کنید؟

اینک مناسب است که در پایان این بحث، قضیه ای را از کتاب صحیح بخاری نقل کنیم که هم به عدالت و هم به علم ارتباط دارد.

در زمان خلافت ابوبکر اموالی را از بحرین به مدینه آوردند، جابر بن عبداللّه انصاری که در مجلس ابوبکر حضور داشت، چنین اظهار کرد: قبل از این که رسول خدا صلی اللّه علیه وآله از دنیا بروند به من وعده فرمودند که وقتی اموال بحرین برسد فلان مقدار از آن را به تو خواهم داد.

ابوبکر بدون این که از جابر شاهد مطالبه نماید، به صِرف اظهار

1- 1) . ر. ک: الغدیر: ج 6، 7 و 8
2- 2) . سوره یونس: آیه 35

او، همان مبلغ را به او بخشید. (1)همه می دانند که هیچ کس در حقّ جابر، مدّعی مقام عصمت نشده است. امّا فاطمه زهرا علیها السلام با آن مناقب و فضایل زیادی که خود اهل سنّت در کتاب های مختلفشان آن ها را ذکر کرده اند (2)و حتّی بر اساس احادیثی که در فضایل آن صدّیقه وارد شده در صحیح بخاری و دیگر منابع، بعضی از بزرگانشان قائل شده اند که:

هِیَ اَفْضَلُ مِنَ الشّیخین؛

او (یعنی فاطمه زهرا علیها السلام) از ابوبکر و عمر برتر است.

و حال آن که این کلام را در حقّ امیر مؤمنان علی علیه السلام نمی گویند؛ در عین حال، چنین فاطمه ای با چنین مقاماتی، مدّعی است که پدرم قبل از رحلتش فدک را به من بخشیده و ابوبکر از او شاهد می طلبد. جابر بن عبداللّه انصاری فاقد مقام عصمت است، ولی به

1- 1) . الکواکب الدراری فی شرح البخاری: 10 / 125، فتح الباری فی شرح البخاری: 4 / 375، عمده القاری فی شرح البخاری: 12 / 121

2- 2) . مسند احمد: 6 / 282، الطبقات الکبری: 8 / 19 تا 30، حلیه الاولیاء: 2 / 39، 43، المستدرک علی الصحیحین: 3 / 151 تا 161، الاستیعاب: 4 / 1893، جامع الاصول: 9 / 125، اُسد الغابه: 7 / 220، تهذیب الکمال: 169، مجمع الزّوائد: 9 / 201 تا 212، الاصابه: 13 / 71، کنز العمّال: 13 / 674، شذرات الذّهب: 1 / 9 و 10 و 15

صرف صحابی بودن (بنابر توجیه شارحان صحیح بخاری) قولش مقبول است؛ چرا که مقام جابر بزرگ تر از آن است که بر پیامبر اکرم صلی اللّٰه علیه وآله دروغ ببندد، ولی از فاطمه زهرایی که دارای مقام عصمت است، شاهد مطالبه می کند (! !)

خوب است علما و دانشمندان اهل سنّت عقول و افکار خود را روی هم بریزند و تا روز قیامت فکر کنند و ببینند آیا می توانند توجیه معقول و مقبولی در ارتباط با این عکس العمل ابوبکر بتراشند؟

آیا جواب قانع کننده ای برای این دو عکس العمل متفاوت از خلیفه اوّلشان با این دو مورد، خواهند یافت؟

ص:93

کتاب نامه

1. قرآن کریم.

2. نهج البلاغه.

الف

3. الاتقان فی علوم القرآن: جلال الدین سیوطی، دار الفکر، لبنان، بیروت، سال 1416.

4. الإحکام فی اصول الأحکام: علی بن محمّد آمدی، دار الکتاب عربی، بیروت، چاپ دوم، سال 1406.

5. الإستیعاب: ابن عبدالبرّ، دار الجیل، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال 1412.

6. أُسد الغابه: ابن اثیر جزری، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان.

7. الإصابه: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال 1415.

8. الإمامه فی أهمّ الکتب الکلامیّه: سید علی حسینی میلانی، نشر الحقایق، قم، چاپ سوم، سال 1426.

9. أنساب الأشراف: سمعانی، دار الفکر، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال 1408.

ب

10. البدایه والنهایه: حافظ ابی الفداء اسماعیل بن کثیر، دار احیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال 1408.

ت

11. تاریخ الاسلام: ذهبی، دار الکتاب عربی، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال 1407.

12. تاریخ الخلفاء: جلال الدین سیوطی، از منشورات شریف رضی، قم، ایران، چاپ یکم، سال 1411.

13. تاریخ بغداد: خطیب بغدادی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال 1417.

14. تاریخ طبری (تاریخ الاُمم والملوک) : ابوجعفر محمد بن جریر طبری، مؤسسه اعلمی، بیروت، لبنان.

15. تجرید الاعتقاد: شیخ نصیر الدین طوسی، مکتب اعلام اسلامی، قم، سال 1407.

16. تهذیب الأسماء واللغات: نَوَوی، دار الفکر، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال 1416.

17. تهذیب التهذیب: ابن حجر عسقلانی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال 1415.

18. تهذیب الکمال فی أسماء الرجال: جمال الدین ابی الحجّاج یوسف مزی، مؤسسه الرساله، بیروت، لبنان، چاپ پنجم، سال 1415.

ج

19. جامع الأُصول: ابن اثیر، دار الفکر، بیروت، چاپ یکم، سال 1417.

ح

20. حلیه الأولیاء: ابونعیم اصفهانی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال 1418.

د

21. الدر النضید فی مجموعه الحفید: احمد بن یحیی هروی، چاپ افغانستان.

ذ

22. الذرّیه الطاهره: محمّد بن احمد انصاری رازی دولابی، تحقیق سیّد محمّد جواد حسینی جلالی، مؤسّسه نشر اسلامی، قم، ایران، سال 1407.

س

23. السنن الکبری: بیهقی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، سال 1414.

24. سیر اعلام النبلاء: ذهبی، مؤسسه الرساله، بیروت، لبنان، چاپ نهم، سال 1413.

ص:99

ش

25. شذرات الذّهب: ابن عماد، دار الکتب علميّه، بيروت، لبنان.

26. شرح المقاصد: تفتازانی، منشورات شريف رضی، قم، ايران، چاپ يکم، سال 1409.

27. شرح المواقف: سيّد شريف جرجانی، از منشورات شريف رضی، قم، ايران، چاپ يکم، سال 1412.

28. شرح نهج البلاغه: ابن ابی الحديد، دار احياء التراث العربی، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال 1387.

ط

29. الطبقات الکبری: ابن سعد، دار الکتب علميّه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، سال 1418.

ع

30. العقد الثمين فی تاريخ البلد الامين: حافظ تقی الدين محمّد بن احمد فاسی مکی.

31. عمده القاری فی شرح البُخاری: بدر الدّين عينی، دار الفکر، بيروت، لبنان.

ف

32. فتح الباری فی شرح صحيح البخاری: ابن حجر، دار الکتب علميّه، بيروت، لبنان، چاپ يکم، سال 1410.

ص:100

33. الفصل فی الأهواء والملل والنحل: ابن حزم اندلسی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال 1416.

ک

34. الکافی: محمّد بن یعقوب کلینی، دار الکتب اسلامیه، تهران، سال 1388.

35. الکامل فی التاریخ: ابن اثیر، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال 1399.

36. کنز العُمّال: متّقی هندی، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال 1419.

37. الکواکب الدراری: کرمانی، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال 1401.

ل

38. لسان العرب: جمال الدین محمّد بن مکرم بن منظور افریقی مصری، دار الفکر، بیروت، لبنان.

م

39. مجمع الزوائد و منبع الفوائد: حافظ نورالدین علی بن ابی بکر هیثمی، دار الفکر، بیروت، لبنان، سال 1412.

40. مختصر تاریخ مدینه دمشق: ابن منظور، دار الفکر، سوریه، دمشق، چاپ یکم، سال 1404.

41. المستدرک علی الصحیحین: حاکم نیشابوری، دار الکتب علمیّه، بیروت، لبنان، چاپ یکم، سال 1411.

42. مستدرک الوسائل: میرزا حسین نوری، تحقیق و نشر مؤسسه آل البیت، بیروت، لبنان، چاپ دوم، سال 1408.

43. مسند احمد بن حنبل: احمد بن حنبل، دار احیاء التراث العربی و دار صادر، بیروت، لبنان، چاپ سوم، سال 1415.

44. المصنّف: ابوبکر عبدالرزاق بن همام صنعانی.

45. منهاج السنه النبویه: ابن تیمیّه حرانی، مکتبه ابن تیمیّه، قاهره، مصر، چاپ دوم، سال 1409.

ن

46. نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار: سید علی حسینی میلانی، نشر الحقایق، قم، چاپ دوم، سال 1426.

47. نگاهی به حدیث ثقلین: سید علی حسینی میلانی، نشر الحقایق، چاپ یکم، سال 1387 ش.

ص:102

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109